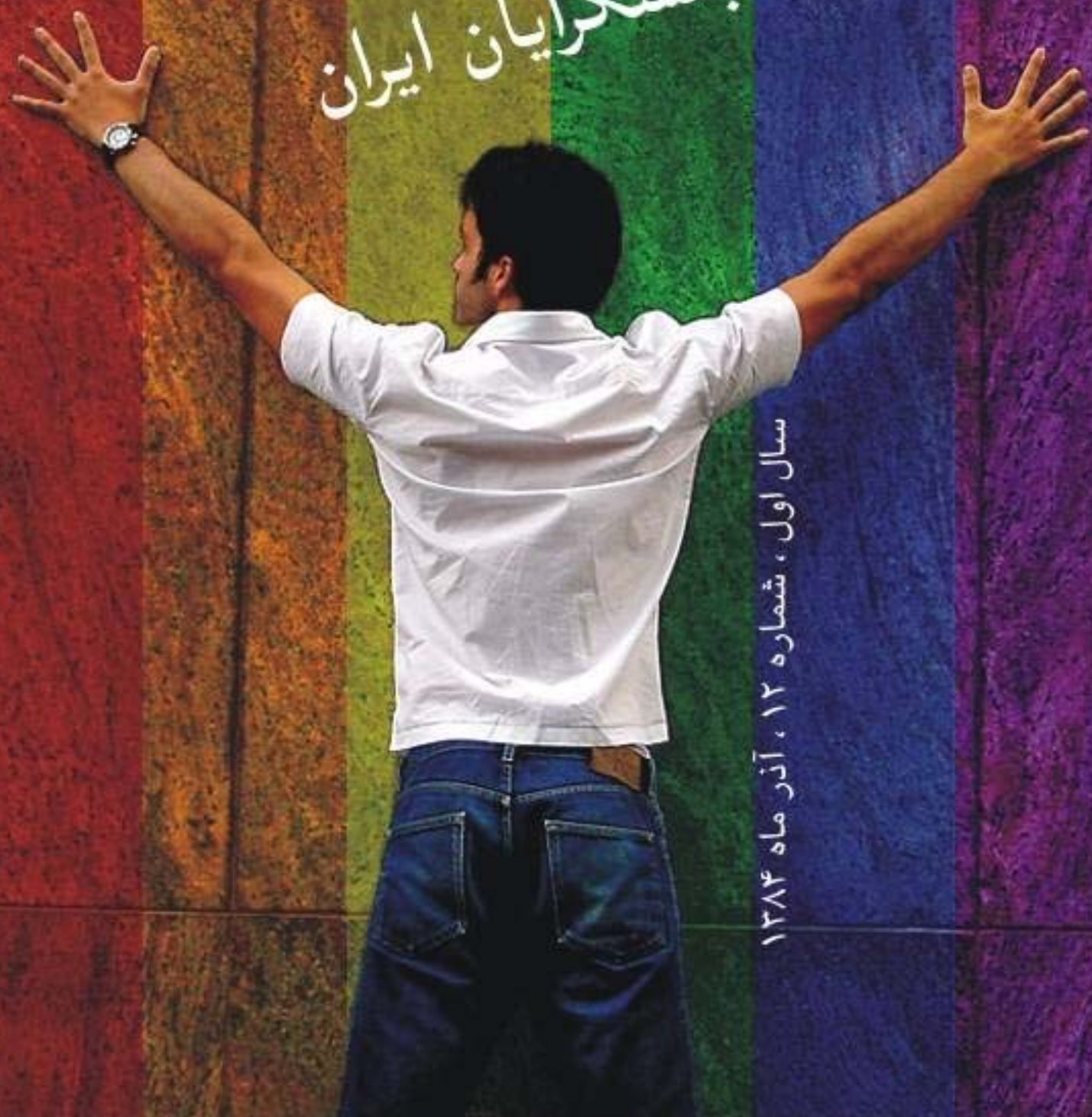




مجله الکترونیکی
همجنسگرایان ایران



سال اول ، شماره ۱۲ ، آذر ماه ۱۳۸۴



فهرست مطالب

- فهرست مطالب این شماره ۱
- حرف های سردبیر - سالگرد انتشار ماها ۲
- باز هم اعدام همجنسگرایان؟ باز هم سکوت؟ ۶
- مصاحبه ماها با اسکار آتادرو
- از فعالان حقوق همجنسگرایان فلیپین ۷
- سوال شناسی، با تاکید بر رفتار و کردار اقتصادی گی ها
در ایران - ام.تا.سیس ۱۴
- من عاشقم پس هستم - مریم ۱۸
- بررسی کتاب: سیاهی چسبناک شب - حمید پرنیان ۱۹
- سکولاریسم؛ حبل المتین جنبش همجنسگرایان ۲۲
- فلاش های زندگی یک لژیبن (قسمت سوم) - آذر ۲۷
- جشن عشق ۲۹
- دوست داشتم سبک می بودم - هما ۳۵
- سریال شب های برره از نگاهی دیگر - سهند صوفی... ۳۶
- احساس گناه در همجنسگرایان - واراند ۳۸
- نامه های خوانندگان ۴۲
- نامه نگاری های فرید و مهران ۴۵
- شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی ۴۹

ماها را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذرماه سال ۱۳۸۳

شماره ۱۲، آذر ماه ۱۳۸۴ - ۵۳ صفحه



MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine

Issue 12 , December 2005

Majaleh_maha@yahoo.com

ارتباط با ما

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن، همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)



حرف های سردبیر

اولین سالگرد انتشار ماها

ماها یک ساله شد...

یک سالگی ماها را به همه دوستان همکار، همه نویسندگانی که با شعر، داستان و مطلب به کیفیت ماها غنا بخشیدند، به دوستانی که ویژه نامه ها را برایمان آماده کردند، به آنانی که با نامه ها و ایمیل های خود به ما پشت گرمی دادند و به همه شما خوانندگانی که به معرفی ماها پرداختید تبریک می گویم.

گویا همین دیروز بود، اواخر مهر و اوائل آبان ماه سال گذشته (۱۳۸۳) را می گویم؛ پرشین بلاگ تعداد زیادی از وبلاگ های دوستان را بسته بود، هیچ مجله و یا روزنامه ای مختص همجنسگرایان منتشر نمی شد، وبلاگ های باقی مانده دیر به دیر آپدیت می شدند، و نوعی ترس، وحشت و احساس بی پناهی بر همه جا حاکم بود. همه ما در برابر انتخابی دشوار قرار گرفته بودیم؛ آیا باید باز هم مثل گذشته غم و غصه خود را در گلو خفه می کردیم و به گوشه عزلت و تنهایی پناه می بردیم، و یا نه، به دفاع از حق زندگی و عشق ورزیدن بر اساس نیاز خود بر می خاستیم؟ آیا بایستی مستاصل و ناتوان در خود فرو می رفتیم، و یا برعکس، پویا و اثرگذار سهم خود را در جنبش روشنگری میهنمان ادا می کردیم؟! تاریخ نشان می دهد که سکوت و بی تفاوتی هیچ وقت چاره ساز نبوده و نخواهد بود؛ پس مشورت هایی برای گریز از این وضعیت با بعضی از دوستان صورت گرفت که نتیجه چندانی نداشت، و در نهایت دو نفری (بله، درست خوانده اید، دو نفر و نه بیشتر) تصمیم گرفتیم هر طور شده و با کمترین امکانات شروع کنیم. به این امید که دیگران بعدا به یاری ما بشتابند؛ و اینک، یک سال بعد اینجا هستیم و کارنامه یک ساله ما پیش روی شماست.

نوعی ترس، وحشت و احساس بی پناهی بر همه جا حاکم بود. همه ما در برابر انتخابی دشوار قرار گرفته بودیم؛ آیا باید باز هم مثل گذشته غم و غصه خود را در گلو خفه می کردیم و به گوشه عزلت و تنهایی پناه می بردیم، و یا نه، به دفاع از حق زندگی و عشق ورزیدن بر اساس نیاز خود بر می خاستیم؟ آیا بایستی مستاصل و ناتوان در خود فرو می رفتیم، و یا برعکس، پویا و اثرگذار سهم خود را در جنبش روشنگری میهنمان ادا می کردیم؟

یک سال از نظر تاریخی از یک لحظه هم کمتر است، اما فکرش را بکنید که در طول این یک سال هر کدام از ما چقدر درس و تجربه کسب کرده ایم، چقدر درباره احساس و نیاز خود یاد گرفته و به چه اندازه اعتماد به نفس ما بیشتر شده است. در این مدت با تجارب زیادی از همجنسگرایان ملل دیگر آشنا شده ایم، جهان از وجود ما و رنج و محرومیت ما خبردار شده و به دفاع از ما همت گماشته، ما همجنسگرایان ایران دارای دو نشریه شده ایم؛ مجله ماها و نشریه چراغ، یک رادیوی هفتگی داریم، بر تعداد وبلاگ ها و سایت ها افزوده شده، در این یک سال تعداد زیادی مطلب و مقاله درباره



همجنسگرایی در سایت های دگرجنسگرایان منتشر شده است، اعتراضات جهانی به اعدام همجنسگرایان و ارسال نامه ی اعتراض آمیز به ریاست جمهوری و سفارت خانه های ایران، توجه مسئولین حکومتی را به مسئله حقوق ما جلب کرده است و... هر چند نمی توان در حال حاضر امید چندانی به تغییر شرایط فعلی داشت، اما اینگونه اقدامات مسلما شمشیر سرکوب را کند خواهند کرد. همه این دستاوردها به خاطر انتشار ماها نیست، اما بدون شک تاثیر قابل ملاحظه مجله ماها را نمی توان نادیده گرفت.

شماره اول را با دلهره آماده انتشار کردیم، ولی چون اولین شماره بود، مشترکی نداشتیم، پس کمی «پرووی» کردیم و آن را به تعدادی از وبلاگ ها و سایت های باقیمانده فرستادیم و جرقه زده شد؛ آهسته اما پیوسته، سیل علاقمندان و مشترکین به سویمان آمدند، نامه های درد دل و تنهایی، نامه های تشویق آمیز، مطالب خوب و با کیفیت، پیشنهادات مختلف و...

ما با خود حساب کرده بودیم که اگر در هنگام انتشار دوازدهمین شماره، تعداد مشترکین به ۵۰۰ نفر رسیده باشد، آنوقت در کارمان موفق بوده ایم، اما حالا که دوازدهمین شماره را منتشر می کنیم، تعداد مشترکین به ۱۰۰۰ نفر، یعنی دو برابر آنچه ما در نظر داشتیم رسیده اند و اگر خوشبینانه نگاه کنیم، هر شماره ماها حداقل توسط دو نفر خوانده می شود، و با این حساب دو هزار نفر ماها را می خوانند و این دستاورد کمی نیست. اعتراف می کنیم که ماها نواقص و کمبودهای زیادی داشته، از غلط های املائی و انشایی گرفته تا تکرار در بعضی از مطالب، از عدم طرح یک سری مسائل عمده گرفته، تا اشتباه چاپی در بعضی از آگهی های آشنایی، تا... اما همه این اینها عمدی نبوده اند؛ کمبود نیرو و مشکل وقت، عامل عمده این نواقص بوده اند و امیدواریم در سال جدید به همت و کمک شما دوستان این نواقص را رفع کنیم.

تهیه و انتشار این دوازده شماره کار آسانی نبود. این را از اول می دانستیم و به همین دلیل هم در سر مقاله اولین شماره نوشتیم که «**خار مغیلان را باید به جان خرید تا به گوهر آزادی و رهایی رسید...**» اما در عمل کارها بسیار سخت تر از آن چیزی بود که فکرش را می کردیم. به خصوص که همه تلاش ما بر این بود که با وفاداری به خوانندگان، هر شماره را سر موعد منتشر و به دست علاقمندان و مشترکین برسانیم. در این کار از خیلی از مسائل زندگی خود زدیم، از جیب خود مایه گذاشتیم، ساعت ها پشت کامپیوتر تایپ کردیم، گاهی در رسیدگی به ایمیل ها و تایپ مطالب دست هایمان یخ می زد، از نگاه کردن به مونیتر چشم هایمان درد می گرفت، اما حمایت شما، و امیدواری و شوق تلاش برای دنیای بهتری برای ما همجنسگرایان ایران و اعتقاد راسخ به اینکه آینده از آن ما خواهد بود، ما را از ایستادن باز می داشت.

در سرمقاله اولین شماره (که پیشنهاد می کنم بد نیست یک بار دیگر آن را بخوانید) عنوان کردم که: «**انتشار ماها برای دفع خشونت سیاسی - فرهنگی نسبت به حقوق همجنسگرایان است و برای دور زدن شرایطی است که در آن (دوره) با آن مواجه شده بودیم.**» اعتراف می کنم که در این جمله رازی نهفته بود که سربسته بیان کرده بودم و شاید خیلی از شما متوجه آن نشدید. بله، وقتی ما تصمیم به انتشار ماها گرفتیم با توجه به نیروی محدود دو نفری تصمیم گرفته بودیم که ماها را فقط به مدت یک سال، یعنی دوازده شماره چاپ و بعدا انتشار آن را متوقف کنیم. با این حساب این شماره ۱۲ باید آخرین شماره ماها باشد که منتشر می شود، اما نه، دلخور نشوید؛ ماها ادامه می یابد.



در طی این یک سال دوستان خوبی پیدا کرده ایم و نویسندگانی به یاریمان آمده اند. لذا بعد از انتشار شماره ۱۱ تصمیم گرفتیم که با یاران نزدیک خود درباره آینده ماها مشورت کنیم (متأسفانه بنا به دلایلی امکان اعلام موضوع به همه و رایزنی همگانی را نداشتیم.) نتیجه ای که از مشورت با دوستان گرفته ایم این است: از شماره آینده ۵ نفر از دوستان که در سه شهر مختلف کشور سکونت دارند، ماها را اداره خواهند کرد و تقسیم کار هم صورت گرفته است. برای حفظ مسائل امنیتی، ایمیل ماها را یکی از دوستان قابل اعتماد در خارج از کشور اداره خواهد کرد و کار ارسال مجله را به عهده خواهد داشت. از تعداد هزار مشترک مجله حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر فایل دوست یابی را درخواست می دهند، پس یک ایمیل جداگانه مخصوص این افراد خواهیم داشت. (این ایمیل را در شماره بعدی اعلام می کنیم.) اینکه در شرایط سیاسی و فرهنگی سخت حاکم تعدادی هر چند محدود از همجنسگرایان کشور با هم عهد و پیمان می بندند که نشریه ای برای همجنسگرایان منتشر کنند، شاید اقدامی پر از ریسک باشد؛ اما در نوع خود بی سابقه است. ما تمام احتیاط های لازم را در نظر گرفته ایم و در این راه به کمک و حمایت همه شما دوستان نیازمندیم.

ماها دفتر و دستک و تلفن و فاکس و کارمند تمام وقت ندارد، ما هم مثل همه شما کار و درس و مشق و مشکل نان و آب داریم، حتی مجبوریم همکاری با ماها را از افراد خانواده و نزدیکترین دوستان خود مخفی نگه داریم،

ماها دفتر و دستک و تلفن و فاکس و کارمند تمام وقت ندارد، ما هم مثل همه شما کار و درس و مشق و مشکل نان و آب داریم، حتی مجبوریم همکاری با ماها را از افراد خانواده و نزدیکترین دوستان خود مخفی نگه داریم، پس صادقانه بگوییم که ما امکان پاسخ دهی به همه نیازهای سالیان سال روی هم انباشته شده جامعه همجنسگرایان کشور را نداریم، بلکه ما سعی می کنیم که در حد توان و امکان محدود خود گوشه ای از کارها را به عهده بگیریم. تنها همکاری و یآوری شماست که موفقیت ما را تضمین می کند، پس ما را تنها نگذارید.

پس صادقانه بگوییم که ما امکان پاسخ دهی به همه نیازهای سالیان سال روی هم انباشته شده جامعه همجنسگرایان کشور را نداریم، بلکه ما سعی می کنیم که در حد توان و امکان محدود خود گوشه ای از کارها را به عهده بگیریم. تنها همکاری و یآوری شماست که موفقیت ما را تضمین می کند، پس ما را تنها نگذارید. این باید اسباب افتخار هر همجنسگرای ایرانی باشد که در روزگار مبارزه برای دمکراسی و حقوق بشر در کشور، ما همجنسگرایان ایران گوشه عزلت نگرفته ایم، بلکه در امر روشنگری و تلاش برای آگاهی رسانی و کسب حقوق انسانی، فعالانه شرکت داریم. این امر بدون شک بر اعتبار اجتماعی ما همجنسگرایان در جامعه خواهد افزود.

دسترسی به اخبار و مسائلی که در شهرهای مختلف اتفاق می افتد برای ما امکان ندارد مگر آنکه دوستان ساکن شهرهای مختلف خود ما را در جریان قرار

دهند، همچنین فیلتر شدن اینترنت در کشور دسترسی به بسیاری از منابع را با مشکل مواجه می کند به همین دلیل ارائه مجله ای با کیفیت خوب مستلزم این است که همه دوستان در هر حدی که می توانند با ارسال مطالب و مقالات به بهبود وضعیت مجله خود کمک کنند و همچنین در معرفی و رساندن آن به دوستان هر چه بیشتری ما را یاری رسانند. بیائیم دست بدست نهیم و نگذاریم که هیچ فرد همجنسگرایی، چه زن و چه مرد، چه پیر و چه جوان و چه



دیگر اقلیتهای جنسی در کشور احساس تنهایی و انزوا کند. ما به یاری و همکاری و حمایت شما دل بسته ایم. باشد که با هم آینده روشن و فردای پیروزی را هر چه زودتر در آغوش بگیریم.

یک سالگی انتشار ماها را به همه علاقمندان و دوستداران مجله و همکاران تبریک می گوئیم، باشد که سال آینده در چنین روزی کارنامه باز هم بهتری برای ارائه کردن داشته باشیم.

سردبیر

دوستان عزیز در
مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی
اولین سالگرد انتشار مجله را صمیمانه شادباش گفته ،
و آرزو می کنیم راهی را که آغاز نموده اید پررهور و
استوار باشد.
امیدواریم که شاهد رشد و شکوفایی هرچه بیشتر شما باشیم.
شاد باشید و سربلند

سازمان همجنسگرایان ایرانی

PGLO
سازمان همجنسگرایان ایرانی
Persian Gay & Lesbian Organization

باز هم اعدام همجنسگرایان؟ باز هم سکوت؟

خبر کوتاه بود. سر و صدایی هم از کسی بلند نشد، روزنامه کیهان خبر داد که دو جوان به نام های مختار ن. (۲۴ ساله) و علی الف. (۲۵ ساله) به جرم لواط در میدان « شهید باهنر » گرگان اعدام شده اند. البته مثل همه موارد قبل اعدام های همجنسگرایان، چاقو کشی، آدم ربایی، مزاحمت های خیابانی و درگیری هم به جرم این دو جوان اضافه شده بود. (لینک خبر: <http://www.kayhannews.ir/840822/15.htm>)

ما همان روز بلافاصله با چندین نفر از مشترکین مجله در شهر گرگان و اطراف تماس گرفته و از آنها خواستیم که هر خبری یا گزارشی در این باره دارند به ما بدهند، اما با کمال تعجب از ۱۰ نفری که با آنها تماس گرفتیم حتی یک نفر هم به ایمیل ما جواب نداد. خلاصه خبر بلافاصله به خارج درز کرد و سازمان های حقوق بشر و گروه های مختلف همجنسگرایان خارجی هم با ایمیل مجله ماها تماس گرفته و در مورد صحت و سقم خبر جويا شدند و از ما خواستند که در صورت امکان جزئیات بیشتری در مورد این حادثه را در اختیار آنها قرار دهیم تا بتوانند به واکنش مناسبی نسبت به اعدام و سرکوب همجنسگرایان در ایران دست بزنند. اما ما دست از پا درازتر و تا حدودی هم خجل و شرمسار ضمن پوزش از بی خبری، و تشکر از آنها برای اهمیت دادن به مسائل همجنسگرایان در کشورمان، اصل قضیه را گفتیم، که ما، تنها چند نفر محدود، داریم این مجله را می گردانیم، ماها نه دفتر و دستک و تلفن دارد و نه خبرنگار در همه ایران، که بتواند اخبار موثق و دست اول ارائه دهد.

دوستان عزیز خواننده ماها، ما این مسئله را یک بار در فایلی جداگانه که به همراه شماره ۹ در مورد اعدام دو نوجوان در مشهد منتشر کردیم، توضیح دادیم که فقط و فقط دوستان ساکن هر شهر هستند که می توانند در این گونه موارد کمک کنند وگرنه کسی امکان مسافرت و کسب خبر و... ندارد. همچنین از خوانندگان خواستیم که اگر مایل باشند در چنین مواقعی با آنها تماس بگیریم، از همین حالا حداقل با ما تماس گرفته و محل سکونت خود را اعلام کنند تا اگر خدای ناکرده فردا روزی باز همجنسگرایی را در شهر خود شما اعدام کردند ما بتوانیم تماس گرفته و از شما بخواهیم که در مورد حادثه و... اطلاعات دسته اول بدهید. اما متأسفانه تعداد خیلی خیلی محدودی اینکار را کردند طوری که از بیش از هزار مشترک مجله تنها محل سکونت حدود ۱۰۰ نفر را می دانیم.

کاملاً واضح و مبرهن است که کمترین کاری که هر همجنسگرایی در هر شهری که باشد، می تواند انجام دهد این است که حداقل در برابر سرکوب و دستگیری ها و احیانا اعدام های هم احساسان همشهری خود بی تفاوت نماند و با سکوت سر خود را در زیر برف نکند. ارسال خبر و گفتن جزئیات از طریق ایمیل هیچ خطری برای کسی ندارد، در عوض دنیا را هر چه بیشتر با وضعیت غم انگیز و بی حقوقی مطلق ما همجنسگرایان در این کشور آشنا می کند و اگر خودمان در حال حاضر نمی توانیم کاری بکنیم، حداقل خارجیان کاری بکنند تا لااقل اعدام ها بدون جواب نمانند و دولت مجبور به پرداخت هزینه برای سرکوب ما بشود، حتی اگر شده در روابط خود با جهان خارج. هر همجنسگرایی در هر شهری وظیفه و مسئولیتی دارد که هیچ فرد دیگری نمی تواند آن را انجام دهد. تنها با تقبل مسئولیت و عمل کردن به وظایف خود توسط تک تک ما همجنسگرایان همه شهر و روستاهای ایران است که خواهیم توانست بار مسئولیت آزادی خود را به منزل مقصود برسانیم. تا یار که را خواهد و میلش به که باشد...

ماها - مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران



مصاحبه با اسکار آتادرو (Oscar Atadero)

یکی از فعالان حقوق همجنسگرایان در فیلیپین



فیلیپین یک کشور مذهبی (مسیحی کاتولیک) است. نفوذ مذهب در جامعه فیلیپین و برگزاری مراسم مذهبی آنجا، سینه زنی ها و مراسم مذهبی در کشور خود ما را تداعی می کند. همجنسگرایان این کشور تقریباً همزمان با همجنسگرایان ایران شروع به فعالیت کردند، با این تفاوت که اولین جرقه فعالیت ایرانیان در خارج زده شد، اما فیلیپینی ها در داخل کشورشان اینکار را کردند. شرایط همجنسگرایان فیلیپین ایده آل نیست؛ اما حال و روزگار بسیار بهتری از ما همجنسگرایان ایران دارند. برای آشنایی با تجارب، دستاوردها و مبارزات آنان، پای صحبت یک همجنسگرای فعال فیلیپینی نشستیم که با هم می خوانیم. این مصاحبه از راه دور و از طریق ایمیل انجام گرفته است - ماها

م اها: لطفا ابتدا خود را معرفی کنید.

اسکار: من اسکار آتادرو (Oscar Atadero)، ۴۲ ساله هستم و از سال ۱۹۹۳ (حدود ۱۲ سال قبل) با سازمان مترقی مدافع همجنسگرایان فیلیپین به نام «پرو گی فیلیپین» (ProGayPhilippine) که در سال ۱۹۹۳ تشکیل شد، کار می کنم.

ماها: چطور شد که به فعالیت کشیده شدید، یعنی تحت تاثیر چه عواملی وارد فعالیت

برای کسب حقوق همجنسگرایان شدید؟

اسکار: من در محیطی رشد کردم که در آن هیچ جا و مکان و امکانی برای کسانی مثل من که احساس تنهایی و انزوا می کردیم و یا مورد سو استفاده قرار می گرفتیم، وجود نداشت. قبل از آن، من از همان سال ۱۹۸۱ برای حقوق گروه های روستایی، ماهیگیران و حاشیه نشینان شهری فعالیت می کردم و در حرکات و تجمعات اعتراضی گروه های مختلف حول مسائلی همچون مخالفت با پایگاه های نظامی خارجی (در کشور)، اخراج افراد بی زمین از مزارع و... شرکت می کردم. در جریان فعالیت هایم، این سؤال را برای خود مطرح کردم که چرا من برای منافع و آزادی گروه های دیگر زور می زنم، اما برای همجنسگرایان کاری انجام نمی دهم؟!

در سال ۱۹۹۳ سعی کردم وارد یک گروه متعلق به همجنسگرایان مرد شده و با آنها فعالیت کنم، اما متوجه شدم که آن گروه صرفاً یک جمع مخصوص گی های طبقات مرفه بود که فقط به طرح مسائل همجنسگرایان و



صحبت درباره آن علاقمند بودند و به مسائل مهم دیگری همچون فقر در جامعه توجهی نشان نمی داد. یک روز در صف تظاهرات بر علیه قیمت نفت بود که با گروهی از همجنسگرایان آشنا شدم که افراد همین گروه «پرو گی» بودند. از این موضوع که همجنسگرایان فقیر متشکل شده اند، و نه تنها برای حقوق همجنسگرایان، بلکه برای عدالت در همه مسائل اجتماعی وارد فعالیت شده اند، خیلی ذوق زده شدم. به همین دلیل به گروه آنها ملحق شدم و تا حالا هم با آنها کار می کنم.

در شروع فعالیت برای حقوق همجنسگرایان، در ابتدا تحت تاثیر فرد یا گروهی نبودم و فقط حس درونی ام بود که مرا به این سمت کشاند اما بعدها تحت تاثیر فعالان آمریکایی همچون لاری کرامر (Larry Kramer) و اورواشی واید (Urvashi Vaid) واقع شدم.

ماها: شما رئیس و مسئول گروه پرو گی فیلیپین هستید. درباره این گروه و اهداف آن برایمان توضیح دهید.

اسکار: «پرو گی فیلیپین» شبکه ای (نه چندان بزرگ) از همجنسگرایان فقیر شهری است که برای حقوق بشر در پایگاه اجتماعی افراد گروه (فقیران شهری) کار می کند. بیشتر اعضا گروه مردان و زنان همجنسگرا و ترانس ها هستند که اکثراً فقیر هستند. این گروه در سال ۱۹۹۳ ابتدا در دانشگاه مانیل به عنوان یک گروه مطالعاتی شکل گرفت، اما قبل از آن یک گروه گی دیگر از دانشجویان مقیم خوابگاه دانشجویی که همجنسگرا بودند که درباره همجنسگرایی مطالعه و مطالبی منتشر می کردند.

در ابتدا، هدف؛ بیشتر وارد کردن فشار سیاسی بود و به عمل مستقیم اعتقاد داشت یعنی هر جا که ظلمی یا ستمی یا بی حقی ای در مورد یک همجنسگرا یا ترانس صورت می گرفت، بلافاصله وارد عمل شده و اعتراض می کردند. ما معتقدیم که واکنش سریع و مستقیم برای مقابله با هموفوبیا ضروری است. هدف امروز ما هم همین است که با هموفوبیا، ظلم و بی حقوقی اجتماعی و اقتصادی و تبعیض و نابرابری در همه سطوح جامعه مقابله کنیم.

ماها: چند نفر عضو گروه شما هستند و چه فعالیت هایی را برای رسیدن به حقوق همجنسگرایان در فیلیپین انجام می دهید؟

اسکار: اعضا ما ثابت نیستند، عده ای می آیند و عده ای می روند. بعضی وقت ها صدها نفر عضو داریم و گاهی ممکن است تعدادمان به ۲۰ نفر تقلیل پیدا کند. اما شعبه های گروه به طور مرتب در شهرهای مختلف کشور در حال رشد هستند و جالب تر از همه اینکه به طور مرتب بر تعداد لژیون های عضو گروه افزوده می شود. علاوه بر مقابله و واکنش مستقیم در برابر هرگونه بی عدالتی نسبت به همجنسگرایان، که به عنوان اولین هدف ما مطرح است، دومین و مهمترین هدف دیگر ما آموزش است. ما برنامه ای داریم که طبق آن به مدارس و کارخانه ها رفته و تحت عنوان «مقابله با هموفوبیا - اقدام فوری برای برابری جنسی» بحث و سخنرانی می کنیم. ما برنامه آموزش عمومی را از طریق تبلیغات از جمله از طریق «فستیوال فیلم صورتی» که در آن به نمایش فیلم درباره مسائل گوناگون همجنسگرایان و همچنین آگاهی رسانی درباره ویروس اچ . آی. وی و بیماری ناشی از آن؛ ایدز، پرداخته می شود، به پیش می بریم.



ماها: به غیر از گروه شما، آیا گروه های دیگری برای همجنسگرایان در فیلیپین فعالیت

دارند؟

اسکار: بله، گروه های دیگری هم هستند از جمله: Lesbond, Lagablad, LEAP, Babylon Kabaro, BIND, Rainbows for Change, Gay Mens support Group هر کدام از این گروه ها در یک یا چند عرصه کار می کنند از جمله موضوع بهداشت و سلامتی همجنسگرایان، مبارزه برای مسائل حقوقی، لابی گری و تصویب قوانین مناسب در جهت منافع همجنسگرایان، برگزاری گی/لزبین پراید (جشن و کارنوال)، همفکری، مشاوره، کمک حقوقی و قانونی به همجنسگرایان و... فعالیت گروه های مختلف در عرصه های گوناگون و بر اساس امکان، توان، علاقه و تخصص هر کدام از این گروه ها باعث می شود که همه عرصه ها و نیازهای همجنسگرایان تحت پوشش قرار گیرند.

ماها: آیا ممکن است درباره تاریخ مبارزات همجنسگرایان فیلیپین برایمان توضیح دهی

که از چه زمانی همجنسگرایان فیلیپین شروع به حرکت و فعالیت کردند و واکنش حکومت و جامعه در آن سال ها چطور بود؟

اسکار: بسیاری از گروه های همجنسگرایی امروزی درباره اینکه استارت مبارزه کی و در چه سالی زده شده توافق نظر ندارند. ما در سازمان پرو گی، نقطه عطف مبارزه را سال ۱۹۹۴ می دانیم، یعنی زمانی که ما (سازمان پرو گی) اولین گی پراید در آسیا را به راه انداختیم. البته قبل از آن در سال ۱۹۹۱ تعدادی از فعالان چپ سعی کردند که یک گروه حامی همجنسگرایان به راه اندازند. اما بعد از اولین گی پراید بود که همه ناگهان متوجه شدند که همجنسگرایی و مسائل جدی سیاست با هم ارتباط دارند. قبل از آن تلویزیون، روزنامه ها و وسایل ارتباط جمعی همه تصویری زشت از همجنسگرایان ارائه می دادند مبنی بر اینکه همجنسگرایی صرفا درباره خوشگلی و جوانی و سکس است، اما امروزه در همین وسایل ارتباط جمعی، هر از گاهی می توان به مطالب و مسائل اجتماعی/ حقوقی و سیاسی مهمی به قلم همجنسگرایان برخورد کرد که جدی گرفته می شوند.

بعد از اولین گی پراید بود که همه ناگهان متوجه شدند که همجنسگرایی و مسائل جدی سیاست با هم ارتباط دارند. قبل از آن تلویزیون، روزنامه ها و وسایل ارتباط جمعی همه تصویری زشت از همجنسگرایان ارائه می دادند مبنی بر اینکه همجنسگرایی صرفا درباره خوشگلی و جوانی و سکس است، اما امروزه در همین وسایل ارتباط جمعی، هر از گاهی می توان به مطالب و مسائل اجتماعی- حقوقی و سیاسی مهمی به قلم همجنسگرایان برخورد کرد که جدی گرفته می شوند.

ماها: فیلیپین یک جامعه مذهبی

(مسیحی کاتولیک) است و مذهب کاتولیسم

رویه چندان خوبی با همجنسگرایی ندارد. شما چطور موفق به دور زدن این مشکل شدید؟

اسکار: حدود ۸۰ درصد مردم ما مسیحی کاتولیک هستند و حکومت هم در مسائلی همچون تولید مثل، همجنسگرایی، سقط جنین، حقوق زنان، طلاق و غیره، به شدت تحت تاثیر آموزه های مذهب کاتولیک است. ما



متوجه هستیم که کلیسا با دو قرن قدمت از کجا می آید و چگونه تحت نفوذ مردسالاری است و مسلماً در مقابل گام های رو به جلوی زمانه که منافعش را تهدید می نماید، در برابر هرگونه رفرم مقاومت می کند. پس ما این نتیجه را می گیریم که خوب، کلیسا کارش خودش را می کند، اما سازمان ما و دیگر سازمان ها و گروه های همجنسگرا در اینجا وظیفه ای دارند که باید بدان عمل کنند. سخنگویان و نمایندگان کلیسا در صحبت ها و تبلیغات منفی خود بر علیه همجنسگرایی، حتی از بردن نام سازمان ما (پرو گی) یا هر گروه دیگر همجنسگرایان خودداری می کنند. با این همه کلیسا تک صدایی نیست؛ بعضی از روحانیون ما با آموزه های پاپ موافقت کامل ندارند. در دمکراسی کوچک فیلیپین ما شانس داریم که جدایی بین کلیسا و سازمان های غیر دولتی و عدم دخالت آنها در کار یکدیگر، را به دستاورده ایم.

ماها: چطور و از چه راه هایی سعی می کنید که ذهنیت مردم مذهبی کاتولیک درباره همجنسگرایی را عوض کنید و همجنسگرایان مذهبی چطور بین گرایش خود (همجنسگرایی) از یک طرف و مذهب خود (مسیحی کاتولیک) از طرف دیگر به نوعی توازن رسیده و همجنسگرایی خود را می پذیرند؟

اسکار: بسیاری از مذهبپون کاتولیک ارزش زیادی برای نهاد خانواده قائل هستند با این حال، بسیاری از همجنسگرایان و ترانس ها تنها نان آور خانواده های فقیر خود هستند و به همین دلیل هم هست که بسیاری از همجنسگرایان از طرف خانواده خود طرد نمی شوند، اما با اینهمه بسیاری از ما همچنان مورد بی مهری و خشونت روانی و فیزیکی از طرف خانواده خود قرار داریم. به همین خاطر هم سازمان ما در برنامه خود برای خانواده ها تاکید زیادی دارد و برای آن اهمیت زیادی قائل می شود. اسم این برنامه GIFT یا «امروز؛ همجنسگرایان در خانواده» (Gays in Family Today) می باشد. جشن های «الحاق مجدد»

جشن های «الحاق مجدد» ما سالانه برگزار می شوند و در آنها از والدین می خواهیم که عشق خود به فرزندان همجنسگرای خویش را با صدای رسا اعلام کنند. منطق ما این است که وقتی رهبران کلیسای کاتولیک درباره اهمیت خانواده و گرمی و محبت و حفظ این کانون تاکید می کنند، پس ما در «پرو گی» می گوئیم که فرزندان همجنسگرا هم عضو همین نهاد خانواده هستند.

ما که سالانه برگزار می شوند و در آنها از والدین می خواهیم که عشق خود به فرزندان همجنسگرای خویش را با صدای رسا اعلام کنند. منطق ما این است که وقتی رهبران کلیسای کاتولیک درباره اهمیت خانواده و گرمی و محبت و حفظ این کانون تاکید می کنند، پس ما در «پرو گی» می گوئیم که فرزندان همجنسگرا هم عضو همین نهاد خانواده هستند.

ماها: حقوق شما در قوانین فیلیپین چگونه تعریف می شود؟ آیا بر طبق قانون کشورتان همجنسگرایی آزاد است؟ برخورد پلیس چگونه است؟

اسکار: در فیلیپین قانونی درباره سودمی (لواط) وجود ندارد، بنابراین سکس و رابطه جنسی همجنسانه دو



زن یا دو مرد با هم خلاف قانون محسوب نمی شود. از طرف دیگر، ما از هیچگونه حمایت رسمی و قانونی هم برخوردار نیستیم. دولت و سازمان ها و نهادهای دولتی در برنامه ریزی های خود به ندرت به مسائل همجنسگرایان توجه می کنند. بدتر از همه دولت از بعضی قوانین برای ایجاد فشار، محدودیت و ترساندن همجنسگرایان و ترانس ها که در پارک ها با هم ملاقات می کنند، استفاده می کند. هر شب تقریباً صدها نفر از همجنسگرایان در پارک ها دستگیر و بازداشت می شوند و پلیس به گرفتن پول از افراد بازداشتی اقدام می کند. وقتی ما از طرف دیگر شهروندان مورد خشونت واقع می شویم، آنها به قضیه چنان جنبه ای می دهند که گویا ما مجرم هستیم و از محکوم کردن متجاوز به حقوق ما طفره می روند.

ماها: در فیلیپین شما یک اقلیت مسلمان دارید. آیا گروه شما در بین همجنسگرایان مسلمان این اقلیت فعالیتی دارد؟

اسکار: سازمان پرو گی به جامعه اقلیت مسلمان از طریق برگزاری کنفرانس ها و سمینارهایی در مورد حقوق بشر کمک می کند. ما به همجنسگرایان در اقلیت مسلمان فیلیپین کمک می کنیم که آنها کارها و برنامه های خاص خودشان را بنیان نهاده و به همکاری و ایجاد دیالوگ با سازمان ها و نهادهای مؤثر روی آورند. ما در حال برنامه ریزی برای برگزاری یک کنفرانس در مورد همجنسگرایان در مناطق مسلمان نشین در ماه دسامبر امسال هستیم.

ماها: آیا شما همجنسگرایان در فیلیپین بارها و کلوب های خاص خود را دارید؟ یا مجلاتی به صورت علنی و آزاد منتشر می کنید؟

اسکار: بله، در فیلیپین بارها و کلوب های گی وجود دارند. لزیبن ها هم جشن های سالانه خود را در بارهایی که محل گی و لزیبن ها است، برگزار می کنند. تنها سال گذشته بود که چهار مجله مختلف همجنسگرایان شروع به انتشار کردند و تعداد زیادی کلوب های مخصوص جوانان گی و لزیبن هم وجود دارند.

ماها: سازمان های همجنسگرایان فیلیپین چگونه رابطه ای با جامعه جهانی همجنسگرایان دارند؟ شما در مبارزات خود از چه حمایت هایی برخوردار شده اید؟

اسکار: فیلیپین یکی از پنج کشور آسیایی است که همجنسگرایان آن می توانند کنفرانس های علنی برگزار کنند. به همین دلیل بسیاری از سازمان های جهانی همجنسگرایان، از جمله ایلگا و سازمان جهانی حقوق بشر همجنسگرایان، از این امکان استفاده کرده و کنفرانس ها و نشست های خود در مورد مسائل آسیا را در اینجا برگزار می کنند. سازمان عفو بین الملل هم همین کار را می کند. این سازمان های جهانی در لحظات فشار و تضییق حقوق همجنسگرایان فیلیپین، وارد عمل هم می شوند و کارزارهای وسیعی برای وارد کردن فشار به دولت فیلیپین به راه می اندازند. برای جبران زحمات این سازمان های جهانی، ما در کارزار جهانی حمایت از ۵۲ همجنسگرای مصری که در سال گذشته در قاهره دستگیر شده بودند، و همچنین در دفاع از انور ابراهیم، نخست وزیر مالزی که به جرم همجنسگرایی دستگیر و بازداشت شده بود، فعالانه شرکت کردیم. یا در مبارزات و تلاش های جهانی برای حمایت از



قربانیان ایدز شرکت می کنیم. مسئول منطقه ای اینتر گی پراید، که مسئول انتخاب کشوری برای برگزاری پراید (جشن) جهانی سالانه همجنسگرایان است و در این موارد تصمیم می گیرد، خود من هستم.

ماها: در ماه گذشته، سازمان ایلگا کنفرانس آسیایی خود را در کشور شما برگزار کرد (ILGA-ASIA). همجنسگرایان کدام کشورهای آسیایی در این نشست شرکت کردند و چه موضوعاتی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و کنفرانس بعدی بخش آسیایی ایلگا، کی و در کدام کشور خواهد بود؟



تظاهرات بر علیه دولت مصر و به حمایت از ۵۲ همجنسگرای دستگیر شده در دو سال قبل

اسکار: در این کنفرانس نمایندگان همجنسگرایان کشورهای مالزی، سریلانکا، اندونزی، هنگ کنگ، برمه، هند و فیلیپین شرکت داشتند. چگونگی تقویت بخش آسیایی ایلگا، همکاری های منطقه ای و تقویت سازمان های ملی همجنسگرایان در آسیا مورد از جمله مسائل مورد بحث کنفرانس بودند. جالب اینکه شرکت وسیع ترانس جندها و برخورد فعال آنها با مسائل در این نشست خیلی برجسته بود. این

دومین نشست همجنسگرایان آسیا بود. اولین نشست در سال ۲۰۰۲ در موم بای هند برگزار گردید و سومین نشست هم قرار است در تایلند برگزار شود. بخش آسیایی ایلگا یک سازمان منطقه ای حقوق بشر همجنسگرایان است و ما امیدواریم دوستان همجنسگرای کشورهای بیشتری از آسیا به آن بپیوندند.

ماها: همجنسگرایان کشورهای غربی از اوائل قرن گذشته شروع به فعالیت کردند و از نیمه قرن گذشته به بعد، به دستاوردهای مهمی رسیدند. همجنسگرایان کشورهای آسیا از دو دهه آخر قرن گذشته شروع به جنب و جوش کردند. آیا قرن حاضر، قرن دستاوردهای همجنسگرایان آسیا خواهد بود؟

اسکار: به نظر من ما همجنسگرایان آسیا به همان دستاوردهایی داریم نزدیک می شویم که جنبش همجنسگرایان آمریکای لاتین به آن رسیده اند. بزرگترین چالش ما گستردگی و تنوع زبانی در سطح آسیا و همچنین در درون هر کدام از این کشورها است که به هم پیوستگی، ارتباط و تبادل تجارب ما را سخت تر می کند.

ماها: وضعیت فعلی همجنسگرایان در کشورهای قاره آسیا در شرایط امروز کلا چگونه



است؟ و مبارزات و تلاش ها در کدام کشورها در جریان است؟

اسکار: هنگ کنگ و تایوان به طور شگفت انگیزی در این راه رو به جلو حرکت می کنند، آن هم به خاطر جنبش رو به رشد و گسترده همجنسگرایان داخل خود چین است. بسیاری از کشورهای آسیایی که زمانی مستعمره بریتانیا بودند همچنان با قانون سودمی (لواط) به جا مانده از دوران استعمار دست به گریبان اند، همزمان در بسیاری از کشورهای دیگر آسیایی قانون «عمل غیر طبیعی» و قانون شریعت اسلامی از شکل گیری فضای لیبرال موافق همجنسگرایی ایجاد مانع می کنند. سنگاپور برگزاری جشن های همجنسگرایان را ممنوع اعلام کرده در حالی که هنگ کنگ در حال تصویب قوانین حمایتی برای همجنسگرایان است. کشور کره یک جامعه بسته باقی مانده و در به حاشیه راندن همجنسگرایان خود پافشاری می کند. در ژاپن همجنسگرایان آزاد هستند، در چین، در یکی دو سال اخیر تحولات مثبتی اتفاق افتاده و دولت آن همجنسگرایی را از لیست بیماری های روانی حذف کرده که راه را برای فعالیت بیشتر هموار کرده است. در اندونزی، حتی تجمع ساده همجنسگرایان مورد هجوم مسلمانان متعصب قرار می گیرد و در مالزی گروه های متعصب مسلمان مذهبی در برابر هرگونه سرمایه گذاری و برنامه ریزی دولتی برای بهبود شرایط همجنسگرایان مانع تراشی می کنند. در اسرائیل همجنسگرایان آزاد اند و به دستاوردهای قابل توجهی رسیده اند، در هند یخ ها در حال ذوب شدن هستند، در لبنان و ترکیه علیرغم همه جنگ و گریزها اما همجنسگرایان آنجا همچنان با چنگ و دندان بر طرح مسائل خود و تغییر قوانین پافشاری می کنند، در کشور خود شما ایران یا مصر و بسیاری از کشورهای دیگر، با وجود همه فشارها و بی حقوقی ها، اما همجنسگرایان بیکار ننشسته و در حد خود تلاش و مبارزه می کنند. خوب، حقوق ما همجنسگرایان از همین جنگ و گریزها، از همین عقب نشینی ها و پیشروی ها و... حاصل می شود. مهم اینکه هیچکدام از ما بیکار و بی طرف نمایم و هر کسی در حد خود و با توجه به امکان و توانایی خود به طرح مسائل از یک زوایه بپردازد. مخالفان ما زیادند اما منطق ضعیفی دارند پس هر یک نفر از همجنسگرایان که وارد مبارزه شود، به همان اندازه مخالفان ما تضعیف می شوند و نیرو و توان ما هم بیشتر شده و رسیدن به اهداف آسان تر خواهد بود.

ماها: به عنوان آخرین سؤال، بگوئید که همجنسگرایان فیلپین چه مقدار از وضعیت همجنسگرایان در ایران باخبرند و اگر خود شما حرفی یا پیامی برای همجنسگرایان ایران دارید، بفرمائید.

اسکار: سازمان ها و گروه های فعال همجنسگرایان فیلپین از شرایط شما همجنسگرایان در ایران به خوبی باخبرند و حقیقتا ما نگران وضعیت دوستان خود در ایران هستیم. ما با تلاش ها و مبارزات شما اعلام همبستگی می کنیم و حتی حاضریم مسائل شما را به طور گسترده در سطح جهانی مطرح کنیم تا نشان دهیم که همجنسگرایان ایران در چه شرایط دردناک و غم انگیزی بسر می برند.

ما حاضریم موضوع زیر پا گذاشتن حقوق بشر توسط دولت ایران را جهانی کرده و جهت وارد کردن فشار بین المللی و تحریم دولت ایران فعالیت کنیم. ما از هر تلاشی برای نزدیکی و اتحاد نیروهای سیاسی ایران جهت عملی کردن و احترام به حقوق بشر در ایران حمایت می کنیم.
ما با شما و در کنار شما هستیم...



سؤال شناسی با تاکید بر رفتار و کردار اقتصادی گی ها در ایران

ام . تا . سیس

در این نوشته هر جا کلمه گی استفاده شده است منظور همجنسگرایان می باشد. - نویسنده

علم اقتصاد (Economics) علمی است که رفتار بشر (Human Behaviour) را به صورت رابطه بین منابع (Resources) و عوامل تولید کمیاب (Scarcity)، که موارد استفاده زیادی دارند، و هدف های مادی (Material Ends) او که نامحدودند، مطالعه می کند. از این نظر اقتصاد مطالعه روش های صرفه جویی (Economies) است که با کاربرد آن مهمترین خواست ها (Wants) انتخاب می شود. کمیابی عوامل تولید (Economic Factor) مهمترین عامل اقتصادی است زیرا کالاها و خدمات قابل تولید و عرضه به اندازه ای نیستند که بتواند پاسخگوی تمامی خواست های انسانی باشند.

رفتار اقتصادی (Economic Behaviour) به دودسته تقسیم می شود :

رفتار مصرف کننده (Consumer Behaviour) و رفتار تولید کننده (Producer Behaviour).

مجموعه (Package) شناخت عملکرد در حیطه رفتار اقتصادی، کردار اقتصادی می گویند. کردار اقتصادی منتج از رفتار اقتصادی مبتنی بر اصول عقلایی (Rational Principal) است که در علم اقتصاد از آن به عنوان اصول موضوعه و بدیهی یاد می شود.

به دلیل نوع خاص معیشت گی ها، عموماً آنها

به سمت پنهان کاری و درون گرایی سوق

می یابند در رفتار اقتصادی توجه آنها به سمت

استقلال مالی و خود اتکایی خواهد بود.

شناخت مسئله از عوامل مهم تبیین و توصیف

(Description) یک پدیده محسوب می گردد و

هر چقدر آدمی درک خود را از شناخت یک مسئله

عمیق تر نماید امکان تبیین و توصیف شمول تر آن

فراهم می گردد و امکان بررسی مسئله (Economic Problem) از زوایای مختلف را تدارک می بیند. در شناخت رفتار مصرفی گی ها نکاتی در جامعه ایران وجود دارد که در صورت عدم شناخت آن ها امکان تبیین و یا حداقل توصیف کردار اقتصادی را دچار ابهام می سازد. عدم امنیت، در مجموعه فعالیت های اجتماعی و حتی فردی در جامعه گی ها به نحو شگرفی این عامل امکان توصیف رفتار اقتصادی را میسر می سازد. الگوی رفتاری (Behaviour Model) و گروه های مرجع (Reference Groups) نیز یکی از عوامل با اهمیت محسوب می شوند. شناخت عوامل محیطی (Environmental Variable) از مسائل مهم رفتار اقتصادی فرد است. عوامل محیطی، محاط بر همه انسانهاست لیکن شرایط خاص اقتصاد ایران، رفتار اقتصادی در این محیط اقتصادی را



به دلایل خاص با محدودیت و قید های (Constraint) بیشتری همراه می سازد. ویژگی های خاص روان شناسی افرادی یکی از مسائل مهم در این باره است میزان تاثیر پذیری (Effectiveness) از عوامل محیطی، هویت فردی (Individual Personality)، هیجانات جنسی تماما منبعث از نوعی رفتار روانشناسانه است که در صورت شناخت بیشتر آن، شناخت رفتار اقتصادی را بیشتر می کند. تفاوت های فردی نقش به سزایی در نحوه تعامل افراد نسبت به یکدیگر ایجاد می کند. این تفاوت ها در افراد گی به نحوه بارز تری در رفتار مصرفی تاثیر گذار است نکته قابل توجه در این است که هر چقدر این تفاوت ها در گروه های اجتماعی قابل مشاهده و متمایز باشد امکان توصیف رفتار مصرفی ممکن خواهد بود. به طور مثال به دلیل نوع معیشت گی ها، عموماً آنها به سمت پنهان کاری و درون گرایی سوق می یابند در رفتار اقتصادی توجه آنها به سمت استقلال مالی و خود اتکایی خواهد بود.

مولفه و عناصر (Component) تشکیل دهنده محیط اقتصادی در جامعه اقلیت (Minority) نسبت به

جامعه اکثریت (Majority)

متفاوت است. در صورتیکه جامعه نرمال (از نظر آماری) در جامعه ایران را همان جامعه غیر همجنسگرایان در نظر بگیریم، جامعه همجنسگرایان به عنوان جامعه اقلیت مطرح می گردد. محیط اقتصادی ایران به هیچ وجه برای کردار اقتصادی جامعه اقلیت مناسب نیست، چنانچه در جامعه اکثریت یکی از عوامل محیطی من جمله مذهب امکان رفتار اقتصادی خاصی را برای گروه های اکثریت ایجاد نماید (که در مورد کشور ما اینطور است) در نتیجه برای گروه های اقلیت (به دلیل شرایط خاص آنها) این محدودیت ها و قیود عمل بسیار برجسته می شوند.

به دلیل عدم مشارکت (امتناع) گی ها در فعالیت های دولتی و نیز فشار اجتماعی (social pressures)، اغلب این افراد در فعالیت های بخش خصوصی (private activity) مشارکت می کنند و به دلیل فراز و نشیب های فراوان بخش خصوصی در ایران اغلب همجنسگرایان از



شرایط بد اقتصادی در رنج هستند این عامل باعث گردیده است که گی ها در دو سر طیف دهک های درآمدی در جامعه قرار گیرند یعنی یا به دلیل رشد بسیار مناسب در بنگاه های اقتصادی خصوصی جزو افراد موفق اقتصادی در آیند و یا به دلیل وجود معضل بیکاری (unemployment) و عدم اشتغال (underemployed) در تنگنای اقتصادی قرار گیرند.

در مذهب نوعی جداسازی (Duality) افراد با شرایط خاص فیزیولوژی و روحیه ای، یکی از مسائل با اهمیت تلقی می گردد به طوری که این جدا سازی در مدرسه، محل کار و تا حدودی در خانواده صورت می پذیرد. قواعد مترتب بر این جداسازی از یک ویژگیهای خاص برخوردار است همچنین جداسازی بر اساس یک سری هدف های خاص (Ends) که عموماً از جنس شریعت و معرفت دینی هستند، انجام می پذیرد صرف نظر از نقاط قوت و ضعف این جداسازی، در جامعه ایران حتی همین جداسازی به طور کامل برای جامعه همجنسگرایان نفی می گردد.



صورتیکه اگر جداسازی برای افراد گی نیز وجود می داشت امکان ایجاد رفتار و یا رفتار هنجاری برای جامعه همجنسگرایان قابل تعریف می بود. و قواعد و عرف متناسب با خود را ایجاد می کرد. در جامعه و یا در خود خانواده ها به طور مکرر مشاهده می کنیم که به علت عدم وجود یک هنجار رفتاری در ارتباط با همجنسگرایان، اغلب موجب واپس زنی از طرف خانواده و جامعه اکثریت می گردد. این مسئله در خانواده که اولین جایگاه پرورش هر انسانی است از اهمیت ویژه ای برخوردار است. خانواده ها بر اساس تجربه شان (Empirical Method) و نیز به صورت تاریخی چگونگی رفتار با پسر و دختر را می آموزند و این مورد به صورت موضوعات آموختنی غیر اکتسابی می باشند لیکن عدم شناخت نسبت به جامعه همجنسگرایان، در مواقع وقوع چنین موردی خانواده را دچار گیجی، سرگردانی و ابهام می سازد. در ایران، مدرسه به عنوان جایگاه دوم پرورشی هر انسان هیچگونه اطلاعی در این مورد (حداقل به فردی که به سنی بلوغ رسیده اند) ارائه نمی دهد. حتی در انجمن های اولیا و مربیان به عنوان یک نهاد مستقل در کنار مدرسه که صرفاً برای خانواده های دانش آموزان می باشد نیز به این مسائل پرداخته نشده و نحوه رفتار و ارتباط متقابل آموزش داده نمی شود به دلیل عدم مشارکت (امتناع گی ها) در فعالیت های دولتی و نیز فشار اجتماعی (Social Pressures) اغلب این افراد در فعالیت های بخش خصوصی (Private Activity) مشارکت می کنند و به دلیل فراز و نشیب های فراوان بخش خصوصی در ایران اغلب همجنسگرایان از شرایط بد اقتصادی در رنج هستند این عامل باعث گردیده است که گی ها در دو سر طیف دهک های درآمدی در جامعه قرار گیرند یعنی یا به

چرا در جامعه ایرانی بعضی از گی ها به تن فروشی

متوسل می شوند؟ این موضوع علاوه بر شناخت

عوامل روان شناسی، اجتماعی، و تاریخی، نگاهی

عمیق به رفتار اقتصادی را می طلبد که زیر بنای سایر

حوزه های اجتماعی نیز می باشد.

دلیل رشد بسیار مناسب در بنگاه های اقتصادی خصوصی جزو افراد موفق اقتصادی در آیند و یا به دلیل وجود معضل بیکاری (Unemployment) و عدم اشتغال (Underemployed) در تنگنای اقتصادی قرار گیرند.

چرا در جامعه ایرانی بعضی از گی ها به تن فروشی متوسل می شوند. این موضوع علاوه بر شناخت عوامل روان شناسی، اجتماعی، و تاریخی، نگاهی عمیق به رفتار اقتصادی را می طلبد که زیر بنای سایر حوزه های اجتماعی نیز می باشد. وجود بیکاری (Unemployment) در میان جوانان گی، موجبات بسیاری از بزه کاریهای اجتماعی را فراهم می آورد و اینگونه افراد را در توسعه و رشد فرهنگی معطل می سازد.

هر چند در جامعه مدرن ایرانی بخش خدمات (Service Section) در اقتصاد امکان فعالیت در بخش های کامپیوتری الکترونیکی و آی تی را فراهم آورده است لیکن ظرفیت های بلا استفاده (Idle Capacity) زیادی در میان افراد گی است که معطل و بی استفاده باقی مانده است که امکان ایجاد سرعت بیشتر رشد و توسعه در اقتصاد ایران را می گیرد و هزینه های ظرفیت بیکار (Idle Capacity Cost) را در اقتصاد افزایش می دهد.

به طور کلی، مذهب (Religious)، بسیاری از مسائل در جامعه ایران را به صورت خاص می نگرد. لیکن عرف جامعه قواعد خاص خود را دارد به طوری که خانواده ها در جامعه ایرانی گاهی هنجار رفتاری غیر دینی را به فرزندان می آموزند. این موضوع نشان دهنده این مطلب است، در صورتیکه مسائل فرهنگی به صورت یک هنجار (Normative) ایجاد شود شریعت خاص دینی نمی تواند مانع جلوگیری از تشیکل هنجارهای رفتاری گردد.



همانطور که می دانید در روش حکومت مبتنی بر دموکراسی، گروه های اقلیت (Minority) می توانند در یک رقابت عادلانه (Justice Competitive) به گروه اکثریت (Majority) تبدیل شود منتهی یکی از ویژگیهای خاص جامعه گی ها این است که همیشه به عنوان جامعه اقلیت باقی می ماند بنابراین می بایست در تئوری های سیاست به ویژه دموکراسی شرایطی لحاظ گردد تا این جامعه از حقوق خاص و ویژه بهره مند گردد به طوریکه علاوه بر حقوق جامعه اقلیت در روش مبتنی بر دموکراسی از حقوق ویژه ای (Special Laws) برخوردار گردد تا امکان داشتن هویت واقعی برای آنها به طور دائمی میسر گردد. این قوانین از این جهت اهمیت دارند که هویت آدمی بر سقف معیشت زندگی افراد قرار دارد و هر گونه اخلال در نحوه معیشت امکان پرتاب به ناکجا آباد هویتی را ایجاد می کند. در هر جامعه ای که افراط و تفریط در عرصه های تفکر و اندیشه و در عرصه عمل اجتماعی صورت می پذیرد ورود به عرصه های سیاه و سفید اجتناب ناپذیر خواهد بود، و چنانچه این افراط و تفریط در حوزه مذهبی صورت پذیرد امکان وجود افرادی که در آستانه بی قیدی کامل (از نظر اخلاقی، اجتماعی و غیره) در تمام عمر قرار گیرند، وجود خواهد داشت. این مسئله در رفتار اقتصادی نیز تاثیر گذار است و هر دوی آنها منجر به یکی از دو رفتار چشم و هم چشمی و یا افتادن به ورطه رفتار مصرفی ناپایدار و کوتاه مدت خواهد بود.

همه موارد بالا بیان کننده سئوالاتی است که مفاهیم عقلانی و مفهومی را در بر دارد که نحوه تعامل آنها را با متغیر های درونی و بیرونی اقتصادی در محیط اقتصادی ایران به صورت ابتدایی مطرح می کند.

در نظر عامه مردم بعضی از رفتارهای افراد گی به نوعی هنجار شکنی و غیر عقلانی به نظر می رسد. به نظر اینجانب در صورت گفتگو و تعامل فکری و اندیشه ای با مسائل بالا، می توان به نحو مثبتی پاسخگو بود. در رفتار شناسی ماکس وبری مهمترین روش تبیین رفتار استفاده از

در نظر عامه مردم بعضی از رفتارهای افراد گی به نوعی هنجار شکنی و غیر عقلانی به نظر می رسد. به نظر اینجانب در صورت گفتگو و تعامل فکری و اندیشه ای با مسائل بالا، می توان به نحو مثبتی پاسخگو بود. در رفتار شناسی ماکس وبری مهمترین روش تبیین رفتار استفاده از مدل تفهیمی است. به طور خلاصه این روش نشان می دهد که در بررسی علمی موضوعات اجتماعی، اگر ما خودمان را درگیر با آن مفهوم و یا خود فردی که با آن مفهوم درگیر است قرار دهیم آن وقت بسیاری از مسائلی که به نظر غیر عقلانی و غیر تبیینی عنوان می شود قابل تعریف و تبیین خواهد بود.

مدل تفهیمی است. به طور خلاصه این روش نشان می دهد که در بررسی علمی موضوعات اجتماعی، اگر ما خودمان را درگیر با آن مفهوم و یا خود فردی که با آن مفهوم درگیر است قرار دهیم آن وقت بسیاری از مسائلی که به نظر غیر عقلانی و غیر تبیینی عنوان می شود قابل تعریف و تبیین خواهد بود و راه کارهای به دست آمده از این مدل امکان کاربرد بیشتری در مسائل مربوط به زندگی آدمیان را فراهم می آورد.

به نظر می رسد سئوال شناسی در مورد رفتار و کردار اقتصادی گی ها لزوم بررسی سایر حوزه های مرتبط با آن می باشد هم چنین پرداخت به این مسئله با توجه به مسائل مطروحه بالا به طور مجموعه وار در قسمت های بعدی طرح خواهد گردید.



من عاشقم پس هستم

مریم

بعضی مواقع با خودم فکر می‌کنم چی رو دارم از اینا پنهان می‌کنم؟! اینکه من هم مثل اونها می‌تونم عاشق شم! این که من هم مثل اونا می‌تونم مورد علاقه ی کسی قرار بگیرم! این که من هم مثل اونها عاشق یک انسان عین خودم شدم و فقط تفاوت امون در اینه که من عاشق یک نفر شدم که از جنس خودم هست .

من از آدمها این سوال رو دارم که مگه سرشت های جنس موافق و مخالف فرق می‌کنه، اگر از ویژگی های ظاهری و اخلاقی بگذریم چه فرقی بین این دو تا آدم هست؟ اگر ویژگی های جسمی و اخلاقی رو از دو طرف بگیریم دیگه چه نقطه ی تفاوتی بین این دو باقی می‌مونه؟ اصلا من می‌گم چرا به من می‌گن همجنسگرا؟ چرا

این قدر من رو محدود می‌کنند؟ من آزادم دوست داشته باشم، من آزادم انتخاب کنم، اگر انتخاب من در حال حاضر و یا اصلا از ابتدا جنس موافق بوده چرا اینقدر من باید زیر سوال برم؟ چرا نباید مثل بقیه ی آدمها آزاد باشم؟ چرا همیشه باید نقاب به صورتم بزنم؟ چرا همیشه باید فیلم بازی کنم؟ دلم می‌خواد بعضی مواقع فریاد بزنم بگم من هیچ فرقی با شما ندارم، من عاشق سرشت یک انسان شدم فراتر از جنسیت، فراتر از ظاهر، فراتر از اخلاق، من عاشق درون اون آدم شدم . اصلا می‌ایم سطحی حرف می‌زنم، من عاشق ظاهر و جنس یک آدم موافق جنسیت خودم شدم . انسانها اونقدر آزادند که آزادی کس دیگری رو سلب نکنند و یا به اون آسیب نرسوند . اگر انتخاب من، اگر گزینش من، اگر ابراز علاقه ی من به یک همجنس با باورها و در نقطه ی مقابل عقاید اونها قرار داره آیا این سلب کردن آزادی اونهاست؟ آیا من آزادی اونها رو ازشون می‌گیرم یا اون رو خدشه دار می‌کنم؟ اگر این کار رو نمی‌کنم پس چرا عکس‌العملی که در مقابل این انتخاب من میشه سلب کردن آزادی منه؟ چرا اگر کسی سبک زندگی من رو نمی‌پسندد و طبق علایق و انتخاب اون نیست من رو محکوم می‌کنه! چرا من به خاطر سبک زندگی، به خاطر گرایش هام باید کشته بشم فقط به خاطر اینکه به قول مردم کوچه و خیابون آدم گنده ها سبک منو نمی‌پسندند و جالب اینکه این آدمها اون قدر ضعیف، زبون و ناتوان هستند که خودشون رو پشت نام و سایه ی خدا پنهان می‌کنند، با نام اون دست های من رو می‌بندند، به امید بخشش اون و حمایت اون من رو بالای دار می‌برند و به امید شادی خدا از کشتن من شاد می‌شن. انگار نه انگار که من هم از همون سرشتی هستم که خدای اونها هست. من هم مثل اونها عاشق میشم، اونها با نام خدا روحی با ذات خداوند را از جسمش جدا می‌کنند!

اگر من عاشق هستم، پس هستم، حتی اگر بالای دار باشم قلبم همچنان می‌تپه!



بررسی یک کتاب: «سیاهی چسبناک شب»

حمید پرنیان

سیاهی چسبناک شب

مجموعه ی داستان

تهران - انتشارات کاروان - چاپ اول - ۱۳۸۴ - قیمت ۱۴۰۰ تومان



«سیاهی چسبناک شب» هفت داستان دارد؛ سیاهی چسبناک شب، هرم یادها، آن وقت ...، کتک خورده بود، کافه تریا، گریه می کرد، ردی سربی. هدف من از بررسی این کتاب، تنها برجسته ساختن آن به عنوان نوشتاری در ادبیات همجنسگرایی است. اگرچه نویسنده، با راهبردهای نوشتاری ای که به کار برده، از هرگونه نموددهی همجنسگرایانه پرهیز کرده است، ولی کسانی که از سکوی «هنجارستیزانه» کتاب را می خوانند، بی گمان، دست کم، فضای برخی از داستان ها را وارونه ی جریان غالب و قالب در موضوع داستان نویسی ایران می بینند؛ هدف من، پدیدار کردن نشانه ها و سنجه هایی است که این کتاب را همجنسگرایانه آشنایی زدایی می کند.

داستان نخست، درباره ی آشنایی و دل بستگی «مبالغه آمیز» سینا، کتاب فروش جوان با - و - به حسین، مترجمی ادبی است که سرانجام، پس از اینکه «احساس هزارساله، قلبش را به تپش انداخت» مترجم نیز دل بستگی گرد و خاک گرفته را رنگی نو می زند. در این داستان، «بویی بین عرق خوشبوی بدن و عطری که سه چهار روز پیش زده باشی» استوارترین گواه من برای هدفی است که از بررسی این کتاب دارم. این بو نخستین بار هنگامی به گوش هوش مترجم پیر می رسد که نام و نشانی نوشته شده ی سینا از لای کتابی که از آن کتابفروشی خریده است رها می شود و در راه افتادن به روی زمین، «بویی آشنا بینی اش را پر» می کند. پس از آن است که «تا به حال دقت نکرده بود این همه مغازه و شرکت و کوچه نام سینا داشته باشد.» خشونت مردانه ای که سینا با کارگران باغ پدرش دارد، مهارتی که در رانندگی دارد (که بازی ای مردانه است)، و پوشیدن جین سیاه و بلوزی سبز که لاغرتر نشانش می دهد، همگی در ژرف دادن به احساس خفته ی پیر مرد همبازی اند تا آنجا که «برودتی نشسته در عمق جانش، پوست صورتش گر گرفته بود» و «حرارتی که در رگ های مرد می دويد، از شراب نبود». پوشش مردانه ی سینا (شلوار جین و تی شرت، موهای کوتاه) و پدیداری گاه و بیگاه آن در متن، گواه دیگری است که می تواند رنگ و بوی هومواروتیسم داشته باشد.



داستان دوم، هرم یادها، درباره ی رابطه ای است که میان «من» و «او» که در آن، پیش نیامده بود به یکدیگر بگویند «دوستت دارم» چرا که «تمام آن رابطه «دوستت دارم» بود». کاربرد ضمیر به جای نام خاص، و

جنسیت زدایی ای که ضمیرها در زبان فارسی می کنند، برداشت تک تک ما از روایت داستان را به پرسش می گیرد. چه نیازی است دو کس که از کوچکی با هم آشنایند (و حتی پدر راوی هم از با هم بودن آنها آگاه است) و دلبسته ی هم اند - و (اگر) از جنس مخالف یکدیگر هستند - از سر هیچ از هم بگریزند و تلاشی برای پیوند میان

آشنایی و دلبستگی «مبالغه آمیز» سینا، کتاب فروش جوان با - و - به حسین، مترجمی ادبی است که سرانجام، پس از اینکه «احساس هزارساله، قلبش را به تپش انداخت» مترجم نیز دلبستگی گرد و خاک گرفته را رنگی نو می زند. در این داستان، «بویی بین عرق خوشبوی بدن و عطری که سه چهار روز پیش زده باشی» استوارترین گواه من برای هدفی است که از بررسی این کتاب دارم.

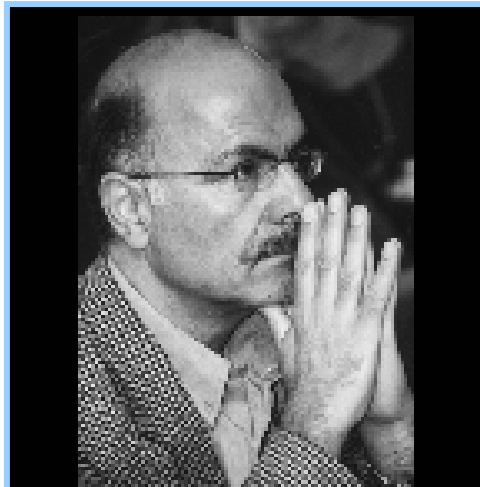
خودشان نکند؟ و اگر هم در سر راه پیوند یافتن این یک «زن» و یک «مرد»، سنگی افتاده است، این سنگ را چرا نویسنده با ما در میان نگذاشته است؟ گنگی و دوپهلویی ای که با بهره گیری از ضمائر در این داستان رخ داده است، در دیگر چیزهای این داستان هم هست؛ «رنگ پیراهن و شلواری که قصد خریدن اش را داشت ...»، «دبیرستان را تمام کردیم. کنکور داده بودیم ...»، «گذرنامه گرفته بودیم و قرار شد بلیط بگیریم. پدرم کارهای اداری او را هم انجام می داد و گفته بود دیگر باید بلیط ها را بگیرد»، «یک روز برای ام نوشت: ... شاید ویار تو رو کردم»، «جزء جزء جسم هم را می شناختیم، می دانستم که چند خال روی پشت اش داشت و چند خط کف دست اش و چه انحنای در لاله ی گوش. اما باز هم با کوچکترین تماس تا انگشت های پایم داغ می شد»، «مدتی بود که به خواست پدرم می آمد و در درس ها کمکم می کرد»، «ازدواج اش را که دیدی. بچه دار شدن اش را که شنیدی». این گنگی ها و دوپهلویی ها را می توان گواهی بر جنسیت زدایی ناب (مطلق) و شاید همجنسگرایی روایت دانست.

«آن وقت...» نام سومین داستان است. دختر جوانی که تازه وارد دانشکده ی معماری تهران شده است در پی رویدادی با حسین، نکنسین اتاق عمل، آشنا می شود و سخت دلبسته ی یکدیگر می شوند، ولی هنگامی که از یکی

یادها، درباره ی رابطه ای است که میان «من» و «او» که در آن، پیش نیامده بود به یکدیگر بگویند «دوستت دارم» چرا که تمام آن رابطه «دوستت دارم» بود. کاربرد ضمیر به جای نام خاص، و جنسیت زدایی ای که ضمیرها در زبان فارسی می کنند، برداشت تک تک ما از روایت داستان را به پرسش می گیرد. این گنگی ها و دوپهلویی ها را می توان گواهی بر جنسیت زدایی ناب (مطلق) و شاید همجنسگرایی روایت دانست.

از رازهای جنسی زندگی حسین آشنا می شود، او را برای همیشه پس می زند. اگرچه در رویه ی این داستان نمی توان نمودی از همجنسگرایی دید ولی در تاریخ ادبیات همجنسگرایی کم نیستند نویسندگان و شاعران مردی که از نگاه و روان و زبان زنان نوشته اند؛ والت ویتمن، آسکار وایلد،

تنسی ویلیامز، جیمز بالدوین، ژان کوکتو، مارسل پروست، و ... (و احمد محمود).



محمود حسینی زاد، یکی از افراد فعال در عرصه ادبیات و تئاتر است. او تحصیلات علوم سیاسی خود را در آلمان گذرانده است و هم اکنون مشغول به تدریس زبان آلمانی در دانشگاه های ایران است. در دانشکده ی هنرهای دراماتیک برای نوشتن نمایش نامه ی «نهاد سر غریبانه به دیوار» و در جشنواره توس برای نوشتن نمایش نامه «تگرگ آمد امسال برسان مرگ» برنده ی جایزه لوح تقدیر شده است.

فهرست آثار دیگر ترجمه

ارکستر زنان آسویتز (آر تور میلر)
 تک پرده ای ها (برتولت برشت)
 حمایت از هیچ (هارتموت لانگه)

تألیف

نهاد سر غریبانه به دیوار
 تگرگ آمد امسال برسان مرگ

«کتک خورده بود»، چهارمین داستان، سرشار از انگاره ها و نگاره های هومواروتیک است؛ «مرد انگار از خواب بیدارش کرده بودن، با شورت اومد. پابرنه»، «سییل هاش سیاه بود با چند تا موی سفید و دستش بوی شیرینی داشت»، «دستش رو آروم برد زیر پیراهنم و کشید روی دنده هام و پهلوهام»، «آروم پیرهنم رو در آورد و بعد کفش ها و جوراب ها و شلوارم رو»، «دستش رو خیس کرد و یواش کشید روی سینه ام. روی پهلوها و ران و پشتم»، «دست دیگه اش حلقه بود دور سینه ام»، «یک دستش رو گذاشت پشت گردنم. تمام سرم توی دستش جا شد. یکیش هم گذاشت زیر زانو هام»، «پشت سرم روی سینه اش بود»، «باز ته چشمش یک چیزی بود و چند تا موی سفید توی سیبلش»، «سرم افتاد عقب و مرد گفت مواظب زخم هات باش و صداش یک جور دیگه بود. سرم رو یک کم آوردم بالا و مرد دستش رو که پشت سرم بود جمع کرد و انگشت هاش رو فشار داد به گردنم و نگام کرد، اما انگار که من دور دورم. اون جوری نگاه کرد ...»، «زن در را کوبیده بود به هم و مرد خون را در دستشویی تف کرده بود و به آینه نگاه نکرده بود تا چشمش به چشمش بیفتد و می دانست که چیزی»، «توی چشم هاش چیزی لرزید و دلم می خواست قطره ها بچکند روی صورتم. می دونستم که گرم بودند. اما قطره ها از لای سیبل هاش بیرون نیومدن». همان گونه که نویسنده می نویسد، این داستان در این باره است: «پسرکی به قصد کشت کتک خورده و تحقیر شده، مردی که نپرسیده می داند چه بر سر پسرک آمده است. هر دو باید جایی، چیزی می گفتند.» پنداشت من این است که این داستان، داستان نیست؛ نگاره گری است.

اگر بخوایم درباره ی پنجمین، ششمین، و هفتمین داستان هم بنویسیم، نوشته به درازا خواهد کشید. ولی واکاوی و بررسی ای که بر چهار داستان این کتاب داشتیم، می تواند برای خواندگانی که دلبسته ی داستان های هنجار ستیزانه و همجنسگرایانه هستند راهگشا باشد.

«گاهی یک کلمه است، / گاهی یک لحظه، / که می تواند زندگی ات را زیر و رو کند.»



سکولاریسم؛

حبل المتین جنبش همجنسگرایان

یکی دیگر از خدمات همجنسگرایان به رشد فرهنگی جامعه

با توجه به اینکه در جنبش وسیع همجنسگرایان، افراد مختلف با سلیقه ها و علایق و خواستگاه اجتماعی متفاوت حضور دارند، طبعاً این افراد افکار و اندیشه ها و سبک های مختلف فکری و فلسفی خود را به درون جنبش منتقل می کنند؛ به عبارت دیگر، در بین همجنسگرایان از افراد مذهبی گرفته تا کمونیست، از ملی گرا گرفته تا آته نیست (عدم اعتقاد به وجود خدا)؛ همه حضور دارند. در چنین وضعیتی سازمان ها و گروه های همجنسگرایان چگونه می توانند دموکراسی و حقوق برابر همه اعضا خود و کلاً مجموعه نیروها و افراد موجود در جنبش را تضمین کنند؟ جواب ساده است: سکولاریسم.

اما سکولاریسم یعنی چه و به چه کسی سکولار می گویند؟

سکولاریسم ایده ای است که بر اساس آن مذهب و ماورا الطبیعه به عنوان کلید درک و فهم جهان تلقی

نمی شود. بر اساس ایده سکولاریسم، مذهب و دین نباید در دولت و نهادهای دولتی دخالت داشته باشد، چون مذهب یک اعتقاد شخصی است و افراد یک ملت ممکن است همه دارای یک مذهب نباشند و یا برداشت های متفاوت مذهبی داشته باشند، و یا خیلی ها ممکن است کلاً اعتقادی به دین و مذهب نداشته باشند. پس امر عدالت و برابری شهروندان حکم می کند که جهان و دنیا و جامعه امروزی را با کمک عقل و منطق و بر اساس شناخت ها و دستاوردهای بشری سازماندهی و تصویب قوانین را از همین شناخت های بدست آمده استخراج کرد. چنین رویکردی پیشرفت و اصلاح و تغییر قوانین همراه با پیشرفت علم و دانش را تضمین می کند؛ یعنی با به دست آوردن اطلاعات تازه، راه تنظیم قوانین جدید بر اساس شناخت ها تازه تر را باز نگه می دارد. و مسلماً پرسشگری، جستجو، نقد سنت و... همه جزئی از تلاش و جستجوی انسان ها برای رسیدن به علم و داده های کامل تر و در نتیجه رسیدن به ایده آل های بشری است. سکولاریسم قبل از هر چیز به خوشبختی انسان ها در این جهان بها می دهد و می گوید اگر انسانی به خدا و بهشت اعتقاد دارد و بخواهد بر اساس دستورات دینی خود رفتار کند، حق اوست که از احترام دیگران برخوردار شود، اما این شخص حق ندارد دین و اعتقادات و دستورات دینی خود را با زور به بقیه تحمیل کند. سکولاریسم، با امر به معروف و نهی از منکر که بر اساس آن عده ای در خیابان راه افتاده و با زور و تهدید دیگران را به پیروی از دستورات دینی خود می کنند مخالف است. سکولاریسم می گوید همه انسان ها آزاد و مستقل هستند و حق انتخاب دین و مذهبی که می خواهند را دارند حتی اگر بر اساس یادگیری و تجارب خود بی دینی را هم انتخاب کنند باز هم حق دارند، و به عنوان انسان آزاد و مستقل باید از حقوق برابر با بقیه شهروندان برخوردار شوند. بدین ترتیب پیروی از سکولاریسم، باعث رهایی اندیشه انسان از عناصری که مانع روشن شدن قضایا هستند می شود و در



این راه از باورها و عدم باورهای همه انسان ها مدد می گیرد.

بر اساس اندیشه سکولاریسم، افراد مذهبی (با هر مذهب و اعتقادی که دارند) و به فکر جهانی در ماوراء الطبیعه هستند، بهتر است که آن احکامی که بدان ها اعتقاد دارند را فقط در زندگی شخصی خود رعایت کرده و با زور به دیگران تحمیل نکنند، چرا که «حقیقت» در انحصار هیچ فرد و یا مذهبی نیست و اعتقاد به خدا و یا این و آن، دین و مذهب، و یا عدم اعتقاد به خدا، یک اعتقاد فردی و شخصی است. کسی که از چنین فکر و اندیشه ای تبعیت کرده و در عمل آن را بکار می گیرد، را سکولار می نامند. اشتباه نکنید، همه سکولارها بی دین نیستند، افراد مذهبی سکولار فراوانند. یک سکولار ممکن است مسلمان باشد، ممکن است مسیحی یا بهایی باشد، یا ممکن است اصلاً اعتقادی به وجود خدا نداشته باشد. اما خود و اعتقاد خود را مالک «حقیقت کامل و مطلق» نمی داند، بلکه می گوید من اینطور فکر می کنم، یا این اعتقاد را دارم؛ اما طرف من هم حق دارد که اعتقاد و باور خود را داشته باشد. یعنی یک سکولار (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) اعتقاد خود را بهتر از اعتقاد دیگری نمی داند و استدلال نمی کند که چون من به این دین اعتقاد دارم (یا ندارم) پس از دیگری بهترم، یعنی صرف باور داشتن یا نداشتن به این یا آن مذهب و عقیده نباید باعث برتری یا کهنتری فرد تلقی شود.

**سکولاریسم قبل از هر چیز به خوشبختی
انسان ها در این جهان بها می دهد و
میگوید اگر انسانی به خدا و بهشت اعتقاد
دارد و بخواهد بر اساس دستورات دینی خود
رفتار کند، حق اوست که از احترام دیگران
برخوردار شود، اما این شخص حق ندارد
دین و اعتقادات و دستورات دینی خود را با
زور به بقیه تحمیل کند.**

احترام به تنوع عقیده ها و ادیان و تفکرات باعث می شود که هر فردی به جنبه ها و زاوایای دید و منطق دیگران، صادقانه و با کنجکاوی، و برای شناخت بهتر خود توجه کند، بدون آنکه پیشاپیش درباره آنها قضاوت منفی داشته باشد یا خود و عقیده خود را بهتر از دیگری بداند. برای یک سکولار، ارزش انسانی فرد و احترام به چارچوب آزادی او بسیار مهم تر از اعتقاد و یا عدم اعتقاد فرد است. به همین دلیل سکولارها نه تنها مخالف افراد مذهبی نیستند، بلکه از آزادی مذهب و دین و عقیده به شدت دفاع می کنند، اما نه فقط یک دین، بلکه هر دینی، چون به آزادی وجدان بشری معتقدند. سکولاریسم ضمن احترام به همه ادیان و مذاهب، اما با دادن امتیازات خاص به پیروان مذهب خاصی و همچنین با آموزش اصول و آئین مذهب به خصوصی در مدارس مخالف است. سکولاریسم بر این اعتقاد است که مذهب یک امر خصوصی است و اگر قرار باشد آموزش دین در برنامه درسی مدارس دانش آموزان گنجانده شود، این برنامه باید شامل آموزشی بی طرفانه و بی تعصبانه درباره همه ادیان و فلسفه ها باشد تا قدرت تفکر مستقل و انتخاب آزاد هر دانش آموزی تضمین شود و نسل جوان ضمن آشنایی با همه ادیان و احترام به آنها، بدون تعصب رشد کند و شستشوی مغزی نشود.

سکولاریسم در بحبوحه قرون وسطی در اروپا شکل گرفت؛ زمانی که مذهب مسیحیت هر چند به طور مستقیم در دولت شرکت نداشت، اما آنچنان نفوذی بر جامعه و حکام آن زمان داشت که همه قوانین بر اساس دستورات مذهبی مسیحی پذیرفته یا رد می شدند. جدایی دین و مذهب از حکومت که امروزه در اکثر کشورهای جهان و دموکراسی ها پذیرفته شده است از جمله دستاوردهای اندیشه سکولاریسم می باشد.



از منظر فلسفی؛ که به سکولاریسم بنگریم، معنای آن تقریباً چنین می شود که سعادت ما زمانی حاصل می شود که در زندگی خود اصول اتیکی (= اخلاقی) را به کار گیریم و برای فهم و درک جهان و آنچه در اوست، از دلیل و منطق پیروی کنیم بدون آنکه به خدا یا خدایان و یا قدرت های مافوق بشری استناد کنیم.

در عرصه سیاسی؛ سکولاریسم بدان معناست که نهاد و نظام حکومتی نباید خود را در مذهب دخالت دهد و وظیفه نظام در عرصه مذهبی تنها این است که آزادی مذهب و عقیده همه شهروندان را تضمین کند و از هیچ مذهبی بیشتر یا کمتر حمایت نکند بلکه برای جلوگیری از تعدی و دست درازی پیروان یک مذهب به مذهب دیگر، باید قوانین خاصی تصویب کند تا شهروندان غیر مذهبی و کلا کسانی که به خدا و آن جهان اعتقادی ندارند و یا پیروان اقلیت های مذهبی نیز در همه عرصه ها از حقوق مساوی با دیگران برخوردار باشند. به عبارت دیگر صرف اعتقاد به یا عدم اعتقاد به دین و آئینی خاص نباید باعث امتیاز دهی یا حق کشی افراد شود، بلکه حقوق بشر را باید به صورت عادلانه در مورد همه شهروندان رعایت کرد. درباره استدلال سکولارها در ایران، یک مثال می توان آورد؛ در

از منظر فلسفی؛ که به سکولاریسم بنگریم، معنای آن تقریباً چنین می شود که سعادت ما زمانی حاصل می شود که در زندگی خود اصول اتیکی (= اخلاقی) را به کار گیریم و برای فهم و درک جهان و آنچه در اوست، از دلیل و منطق پیروی کنیم بدون آنکه به خدا یا خدایان و یا قدرت های مافوق بشری استناد کنیم.

ایران خودمان پیروان مذهب شیعه در اکثریت هستند، اما در همه کشورهای جهان شیعیان در اقلیت می باشند. اگر قرار است حکومت و قوانین کشور ما بر اساس دین اکثریت بنا شود و پیروان اقلیت های مذهبی و یا افراد بی دین از حقوق کمتری برخوردار باشند (نتوانند رئیس جمهور شوند، یا در برابر قانون حقوق مساوی نداشته باشند - مثل حق قصاص و...-، یا اینکه چون ایران یک کشور اسلامی است همه زنان باید حجاب داشته باشند و...) و این را کار را درست بدانیم، بنابراین باید به کشورهای دیگر هم حق دهیم که چون اکثریت جمعیت آنها مسیحی یا یهودی یا بودایی و یا هندو هستند و مسلمانان از جمله شیعیان آن جوامع در اقلیت هستند، پس آنها هم حق دارند که حکومت و قوانین خود را بر اساس دین و مذهب خود تصویب و به اقلیت ها حقوق کمتری اعطا کنند. یک مثال دیگر

اینکه اگر یک رئیس جمهور (مرد) خارجی به ایران بیاید همسر او باید حجاب (که به آن اعتقادی ندارد) بپوشد. پس اگر رئیس جمهور ایران هم به خارج رفت همسر او می بایست قوانین آن مملکت را رعایت و حجاب خود را بردارد. این جاست که سکولارها می گویند اداره حکومت بر اساس دین و مذهب (حتی دین اکثریت) به اختلافات دینی و مذهبی در دنیا دامن می زند و اگر در جایی حقوقی ویژه به پیروان یک دین خاصی بدهد، در عوض به نفی شدن حقوق پیروان این دین در جاهای دیگر منجر می شود. از سوی دیگر، تصویب قوانین، نه بر اساس علم و دانش و دستاوردهای بشری بلکه بر اساس مذهب اکثریت، به حق کشی و تضییق حقوق همه کسانی منجر می شود که به آن مذهب اعتقاد ندارند ولی شهروند آن کشور هستند. پس بهتر است که نظام همه کشورها سکولار باشد، یعنی حکومت و قوانین بنا بر اساس دین و مذهب خاصی نباشند اما حکومت گران حق دارند پیرو هر دین و آئینی که دوست دارند باشند و حق دخالت دین خود در زندگی حکومتی را ندارند، بلکه دین و مذهب خود را به عنوان یک اعتقاد شخصی برای خود نگه دارند. به زبان ساده تر سکولارها خواهان جدایی دین از سیاست هستند و می گویند دخالت دین و



روحانیون در سیاست نه تنها به دیکتاتوری دینی می انجامد بلکه به وجهه دین هم ضرر می زند.

از حاشیه روی بیشتر پرهیز کنیم و به مساله خودمان - همجنسگرایان ایران - برگردیم...

گفتمیم که همجنسگرایان در همه اقشار، طبقات و رده های جامعه وجود دارند و زندگی می کنند، و بر همین اساس با توجه به عوامل فراوانی تحت تاثیر افکار و ایدئولوژی های متفاوتی هم واقع می شوند و افکار خود را به درون جنبش عمومی همجنسگرایان وارد می کنند. به همین دلیل در جامعه همجنسگرایان هم مثل جامعه های دیگر، افرادی با اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی یا پیروان ادیان مختلف وجود دارند، اما همه این افراد چگونه و با استفاده از چه اهرمی قادر می شوند که ضمن احترام به عقاید همدیگر و پرهیز از خودبرتربینی نسبت به بقیه، جهت رسیدن به اهداف مشترک، یعنی حقوق

برابر جنسی و شهروندی و قانونی، با هم و در کنار هم مبارزه کنند؟ این اهرم همانا اعتقاد به سکولاریسم است و سکولار بودن جنبش همجنسگرایان در همه جهان یک امر ثابت شده است. تاکید می کنیم این گفته بدان معنا نیست که همجنسگرایان مذهبی وجود ندارند؛ نه، در جنبش همجنسگرایان افراد مذهبی وجود دارند اما همه این افراد تنها پیرو یک دین و مذهب نیستند و از آن گذشته افراد غیر مذهبی و کسانی که کلا به وجود خدا اعتقادی ندارند یا در وجود خدا شک می کنند هم وجود دارند. تازه در درون جنبش

در جامعه همجنسگرایان هم مثل جامعه های دیگر، افرادی با اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی یا پیروان ادیان مختلف وجود دارند، اما همه این افراد چگونه و با استفاده از چه اهرمی قادر می شوند که ضمن احترام



به عقاید همدیگر و پرهیز از خودبرتربینی نسبت به بقیه، جهت رسیدن به اهداف مشترک، یعنی حقوق برابر جنسی و شهروندی و قانونی، با هم و در کنار هم مبارزه کنند؟ این اهرم همانا اعتقاد به سکولاریسم است.

همجنسگرایان کشورهای آزاد گروه های مختلفی حضور دارند، از جمله همجنسگرایان مذهبی، همجنسگرایان سوسیالیست، همجنسگرایان شکاک یا همجنسگرایان کمونیست، هر کدام گروه و تشکیلات خود را دارند، اما همگی بدون هیچ مشکلی در زیر یک چتر کار می کنند و با هم فعالیت مشترکی را برای جنبش همجنسگرایان در کشور خود به پیش می برند. اعتقاد و التزام همه به سکولاریسم و اندیشه های آن ضامن موفقیت در این کار است. به عبارت دیگر حبل المتین جنبش همجنسگرایان همانا سکولاریسم است.

یک سکولار تفکر و اندیشه و مذهب خود را فضیلت و اندیشه دیگران را رذیلت قلمداد نمی کند، چرا که بر این باور است که هر انسانی خود ویژه است و حق دارد آنطور بیندیشد که نیازمندی های مادی و معنوی اش می طلبند، پس وجود افراد با اعتقاد به خدا یا شکاک در وجود خدا یا بی اعتقاد به خدا یا اعتقاد به مذاهب مختلف، همه و همه کمک می کنند تا جامعه با رنگ ها و انگاره های مختلف و واقعی خود جلوه کند و باید به هر کدام از اینها اجازه داده شود تا سهم خود را در تکامل و پیشرفت اندیشه و نگاه اجتماع به مسائل ادا کنند. برای این کار التزام به سکولاریسم بسیار ضروری است. در چنین حالتی است که سکولاریسم، از تفکر یک بعدی می کاهد و نیروها و



انگاره‌های بسیاری را در خود آشکار می‌کند که در نهایت به توسعه و تکامل تاریخی می‌انجامد. اما عکس قضیه نیز صادق است؛ افراد و حکومت‌هایی که از یک الگوی خاص مذهبی پیروی می‌کنند و تنوع و رنگارنگی اجتماعی را قربانی تفکر متعصبانه دینی خود می‌سازند و به دیگران اجازه اظهار وجود نمی‌دهند، در نهایت کارشان به دیکتاتوری و سرکوب فیزیکی دیگران می‌انجامد، چرا که هر دین و مذهب و اعتقادی تنها بخشی از حقیقت است، نه کل حقیقت. پس چون در برابر دیگران متواضع نیستند و از اصول سکولاریسم پیروی نمی‌کنند، در نهایت به هر تفکر و اندیشه و اقدامی که اندیشه خود آنها را مورد سؤال قرار دهد، شک کرده و با زور هم که شده آن از میدان به در می‌کنند، و یا به تبلیغ و شارلاتانی بر علیه آن رو می‌آورند. در چنین شرایطی مسلماً آن بخش از علم و دستاوردهای بشر امروزی که با اعتقادات آنها همخوانی ندارد را هم کنار زده، و از دسترسی مردم و اجتماع بدان جلوگیری می‌کنند. سانسور اینترنت و... در کشور ما خود نمونه گویای این حالت است.

هر فرد همجنسگرا یک سکولار است که با هر دین و اعتقادی که خود دارد، اما به استقلال و انتخاب دیگران در تنوع افکار و اعتقادات باور دارد و همین امر، وحدت جامعه ما همجنسگرایان را تشکیل می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، هر فرد همجنسگرا یک سکولار است که با هر دین و اعتقادی که خود دارد، اما به استقلال و انتخاب دیگران در تنوع افکار و اعتقادات باور دارد و با قبول و احترام به جامعه چند صدایی در جنبش همجنسگرایان (و کلاً در تمام جامعه)، راه حل‌هایی ارائه می‌دهد که براننده جامعه‌ای است که از تفکرات، مذاهب و اندیشه‌های مختلف تشکیل شده و همین وحدت جامعه ما همجنسگرایان را تشکیل می‌دهد. از آنجا که قبول داشتن این موضوع که من نوعی

مالک کل حقیقت نیستم و دیگری هم به همان اندازه من حق دارد، به احترام به اندیشه‌های گوناگون در جامعه می‌انجامد و به رنگ‌ها و نگاه‌های مختلف به زندگی اجازه اظهار وجود می‌دهد که همین، رشد فرهنگی جامعه همجنسگرایان را تضمین می‌کند و به نوبه خود به رشد فرهنگی کل جامعه می‌انجامد. التزام به سکولاریسم، تبلیغ و معرفی آن به جامعه توسط جنبش همجنسگرایان و تک‌تک افراد همجنسگرا، یکی دیگر از خدمات فرهنگی ما همجنسگرایان به بارور کردن و رشد فرهنگ اجتماعی کشور است.



روز جهانی ایدز و روز جهانی حقوق بشر

در فاصله انتشار دو شماره ۱۲ و ۱۳ ماها دو روز مهم جهانی از راه می‌رسند؛

اول دسامبر روز جهانی ایدز و دهم دسامبر روز جهانی حقوق بشر.

ما ضمن گرامیداشت همه قربانیان ایدز و همچنین قربانیان نقض حقوق بشر، از همه خوانندگان دعوت می‌کنیم که با نوشتن مطالب و مقالات و درج در روزنامه‌ها، سایت‌ها و... به طرح وسیع مشکلات و مسائل مبتلایان به ایدز و معرفی راههای پیشگیری از آن به جامعه بکوشند. همینطور با گرامیداشت روز جهانی حقوق بشر، به امر دفاع از همه قربانیان نقض حقوق بشر از جمله همجنسگرایان کشور مساعدت کنند.

ماها مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران



فلش‌هایی از زندگی یک لژیون - قسمت سوم

آذر

اسم آذره ولی آذر به دنیا نیومدم!

آدم خاصی نیستم. دانشجو، ورزشکار و لژیون. دوست دخترم رو هم خیلی دوست دارم. اسمش تهمینه هست.

ساعت ۸:۱۲ صبح یه روز ملس پاییزی هست. امروز یک درس عمومی بیشتر ندارم. اخلاق اسلامی!

کلاس نشستم و حوصله‌ی درس گوش دادن ندارم. توی بدنم احساس کوفتگی می‌کنم. انگار از یه مسابقه‌ی بوکس اومدم، انگار یکی تا تونسته به من مشت و لگد زده. بعضی از روزها توی زندگی آدم هستند که واقعا دست کمی از یه مسابقه‌ی بوکس نداره. دیروز هم برای من همینطور بود. وقتی تهمینه رو ظهر دیدم و گفت که مهدی، یکی از پسرهای دانشگاهشون بهش پیشنهاد داده حس کردم تمام خون توی بدنم داره جوش میاد و دودش داره از گوشم میزنه بیرون. اما چیکار می‌تونستم بکنم؟ هیچی! می‌رفتم یقه‌ی پسر رو می‌گرفتم که آقا این خانومی که تو بهش پیشنهاد دادی عشق منه، من و اون خیلی وقته که مال هم هستیم؟ اون از کجا باید می‌دونست؟ مگه تهمینه تا حالا از عشقش برای دوستاش حرفی زده بود؟ مگه اون می‌دونستند که رابطه‌ی من و تهمینه عمیق تر از رابطه‌ی دو تا دوست معمولی هست؟ دیروز نتونستم با این حرفها خودم رو آرام کنم و تمام مدت با تهمینه سر سنگین بودم، باهاش حرف نمی‌زدم. اون هزار بار برام توضیح داد که جوابش برای مهدی منفی بوده. تمام شب جواب تلفن هاشو ندادم، آخه هیچکدام از این حرفها نمی‌تونست قلب شکسته‌ی من رو ترمیم بده، نمی‌تونست روح در تلاطم من رو آرام کنه. انگار یه نفر توی یه جمع دستشو بلند کرده باشه و با تمام قدرت زده باشه توی گوشم، حس می‌کردم غرورم افتاده زمین و تمام آدم‌های دنیا بی‌اعتنا از روش رد شدن و حالا هیچی از غرور من نمونده!

یاد اولین باری افتادم که تهمینه رو دیده بودم. من تنها بودم و اون هم. اما یک سال طول کشید تا بتونیم به هم ابراز علاقه کنیم. انگار هر دو می‌دونستیم عشقمون جزو عشق‌های ممنوعه هست. انگار هر دو از اینکه جواب رد بشنویم می‌ترسیدیم. یاد اولین باری که همدیگه رو بوسیدیم افتادم، یاد اولین بار که بهش گفتم دوستش دارم، یاد اولین باری که باهاش رقصیدم، یاد خنده هاش افتادم، یاد گریه هاش. یاد آغوش گرمش افتادم. این حقیقت داره که عشقمون خیلی زیباست، حقیقت داره که برای هم ارزش زیادی قائلم و بدتر از همه حقیقت داره که بدون هم می‌میریم. من و تهمینه برای آیندمون کلی نقشه داریم و به نقشه هامون افتخار می‌کنیم، ما می‌خوایم کنار هم آدمهای موفق بشیم و جلوی همه‌ی آدمهای مخالف بایستیم و به این وحدت خودمون افتخار می‌کنیم، ما می‌خوایم به همه‌ی آدمها حقوق مساوی آدمها رو یاد بدیم و به این هدف خودمون افتخار می‌کنیم.

آره، انگار حقیقت داره که ما به عشق هم افتخار می‌کنیم، پس چرا داریم عشقمون رو از همه پنهان می‌کنیم. مگه نه اینکه خدا ما رو برای عشق ورزیدن آفریده. پس چرا باید به خاطر ترس مجازات عشقمون برای همه نقش بازی کنیم؟ به جسارت اون پسر غبطه خورم، به اینکه چه بی‌خیال اومد و به یکی دیگه پیشنهاد داد، در حالی



که من یک سال تلاش کردم تا به اونی که می خواستم برسیم. به اینکه هیچ کس به خاطر این پیشنهادش بهش خرده نگرفت، در حالی که من یک سال داشتم خودم رو می خوردم که کی برم و به اونی که دوستش دارم پیشنهاد بدم. به اینکه اون لحظه که داشت به عشق من پیشنهاد می داد از هیچ کس نترسید، در حالی که من از همه وحشت داشتم که مبادا کسی نفهمه من عاشق همجنس هستم.

تمام دیشب داشتم به این چیزها فکر می کردم و دیگه خسته شدم، چشمام سنگینه!
استاد: «کار خدا رو ببینید بچه ها، هیچوقت نمی خواد یه بنده هاش فشار بیاد، حتی تو ی بیان کلمه های قرآنی.»

پس چرا انقدر داره به من فشار میاد؟ چرا دارم به گناه عشق این همه ضربه میخورم؟
استاد: «خدا همه رو بیگناه می آفرینه، این ما هستیم که با اعمالمون خودمون رو آلوده به گناه میکنیم.»
آره خدا ما همجنسگرایان رو هم بی گناه آفریده، اما ما که از بچگی به همجنس علاقه داشتیم، پس ما از این قاعده مستثنی هستیم؟ یعنی ما از زمان نوزادی آلوده به گناه بودیم؟ خدایا یعنی ما رو گناهکار آفریدی؟! از این همه فکر سرم شروع می کنه به درد گرفتن، سرم میگذارم روی میز و سعی می کنم بخوابم...
من و تهمینه توی یه دشت بزرگ تازه بهار زده داریم می دویم، داریم می خندیم و از آزادیمون لذت میبریم. موهای تهمینه توی خورشید روشن تر به نظر می رسه و داره با باد این طرف و اون طرف می ره، هیچ کس اونجا نیست. هیچ کس نیست که جلوی شادی ما رو بگیره، کسی نیست که ما رو گناهکار بدونه.

استاد: «خداوند در قرآن فرموده: تقوا پیشه کنید، از عذاب جهنم بترسید. از چیزهایی که باعث رنج و عذابتون میشه دوری کنید.»

دوری کن آذر، دوری کن. اسم عشق تو گناه کبیره هست. دوری کن از چیزی که به خاطرش آفریده شدی، دوری کن از بزرگترین نعمت الهی.

استاد: «خداوند بندگانش رودر مواقع عصبانیت دعوت به سکوت کرده، اما این دلیل نمیشه که وقتی دارن بهتون زور می گن سکوت کنید، وقتی دارن حق شما رو می خورن باید با تمام قوا جلوشون بایستید.»
دیروز عصبانی بودم و تنها کاری که از دستم بر میومد که بکنم سکوت بود! اما دیروز داشتند به من زور می گفتند، بابا به خدا من هم آدمم، مثل بقیه ی آدمها حق دارم عاشق یکی دیگه بشم، حق دارم یکی رو مال خودم بدونم، پس چرا هیچکس من و عشقم رو به رسمیت نمی شناسه؟

استاد: «از قضاوت بیجا راجع به آدمها خودداری کنید، نگذارید شیطان در درون شما نفوذ کنه.»
آذر تو دیروز در مورد تهمینه قضاوت بیجا کردی، آذر تو باهش سر سنگین بودی، اون که گناهی نکرده، اون که دلش نمی خواسته کسی بهش پیشنهاد بده، آذر نگذار شیطان در تو نفوذ کنه.

کلاس بالاخره تموم میشه و من هم سرم رو از روی میز بلند می کنم، وارد حیاط دانشگاه که میشم باد سرد پاییزی حالم رو بهتر می کنه. به آسمون ابی نگاه می کنم که خورشیدش امروز با همه مهربونه، لبخند می زنه و میگم: سلام خورشید، سلام آسمون، سلام زندگی. شماره ی تهمینه رو می گیرم. با ترس و لرز بهم سلام می کنه و فکر می کنه بازم میخوام به خاطر دیروز دعواش کنم. بدون اینکه جواب سلامش رو بدم میگم:

– عزیزم، خیلی دوست دارم.



جشن عشق

سوگ از دست دادن تو

واراند

ابتدای مهرماه ۱۳۸۴

هرگز

هرگز به دروغ نخواهم گفت

دوستت دارم

و نخواهم گفت

- به دروغ -

که فردای نبود تو

سر به بیابان خواهم نهاد...

بگذار در انتها، تنهایی برایم باقی بماند.

وقتی تو نیستی

وقتی تو نیستی

مداد های رنگی ام

همه، خاکستری خواهد بود

و تمام کاغذهایم از شمایل تو سیاه خواهد شد.

بگذار در انتها، تنهایی برایم باقی بماند.

تو را گلایه ی نیست.

وقتی عاشق نیستی وقتی عاشق نیستی

تو را گلایه ی نیست.

اگر قلبم می گذاشت



نام حک شده ات را
با سختترین قلمها مخدوش می کردم
تا فراموش کنم که چه تلخ است طعم عاشقی.
بگذار تنهایی سهم من باشد.
وقتی آدمها تملق هم می گویند تا نان خورند
مرا چه باک
که فردا را
در ردایی خاک آلود سر کنم و
غذایم تکه ای نان خشک باشد؟!؟!?
بگذار تنهایی سهم من باشد.
افکارم را در جعبه ی آبی ام پنهان می کنم
نه اینکه از نقد بترسم
اما ،
مردم عادت کرده اند
تو را به چیزی که نیستی..... متهم کنند!!
اعدامت کنند !!!
سلاخی ات کنند
در آخر یک تنه به قاضی روند
و کار که از کار گذشت
دل بسوزانند .

پس چرا نقد کنم ،
چرا اعتراض کنم
وقتی می دانم ،
در خاک بهشتی ما
نقاد به چوبه ی دار سپرده خواهد شد.

فضای اطراف پر از گردونه های دروغست.
پر از کلمات نشئه ی نفرت انگیز
که تلوتلو خوران ، روابط را به گند می کشند
و دهانهایی متعفن و وهم انگیز
که آزرده گی دلها دستور کار همیشگیشان است.
و تعاریف جدیدی از عشق را دیکته می کنند.



انفجار نزدیک است.
انفجار نگاههای هرزه ی پوچ.
انفجار احساس نیاز آدمها به یکدیگر
انفجار واژه های فریبکارِ متظاهر
انفجار آرزوهای برآورده نشده !!!
اندوه دستهای خالی گناهکارچه عذاب آورست!
و چشمهای هراسان از روزهای عقیم
تا ابد
به درگاه خیره میماند.

دیگر عاشق نخواهم شد.
دیگر عاشق نخواهم شد.
وقتی عشق را گردن می زنند،
تا دلوهایی سوراخ دل را ، پرکنند،
دیگر چرا عاشق شوم
تا سلاخی شوم
در چشمهایی که دیگر مرا نگاه نمی کند!

هرگز
هرگز به دروغ نگفته ام
دوستت دارم
و نگفته ام
- به دروغ -
که فردای نبود تو
سر به بیابان خواهم نهاد...
چون دوستت دارم
و قلبم در حزن از دست دادن تو
سوگوار است
برای همیشه
هرگز دروغ نمی گویم



تکیه بر باد زدم
تا از اینجا بروم
دل من اینجا تنگست
نفسم بوی تو را کم دارد
جای من اینجا نیست
بیچکم بر تنه عشق تو می روید و بس
دل من - این گل بر که غم -
ریشه در خاک ندارد هرگز،
آبی چشم تو را می خواهد
آبی چشم تو را می خواهد

آرا

با تو از سبزی چمنزاران
با تو از ابر یا که از باران
با تو از درد کهنه یاران
با تو از غم سخن نمی گویم
با تو از خستگی دستانم
پوچ و بیهودگی ایمانم
یا ز سستی عهد و پیمانم
با تو از من سخن نمی گویم
با تو من هیچ نیستم جز تو
نیستم ذره ای جدا از تو
با تو از جنس نورام از خورشید
با توام زندگانی جاوید



آرا



فصل خون

سپنتا

عید فطر ۸۴/۸/۱۲

نمی خواهم تو را آشفته خاطر سازمت اما
تنِ آغشته در خون گشته ی یک همدلم مرا آزرده می سازد

تنِ آغشته در خون و تنِ عُریان یک هم ریشه ام
در کنار و گوشه ای ویرانه از این کشورم
مرا با درد، محزون می کند

رگِ دستِ بریده، تیغِ ناهمگون درد
چهره ی زرد و تکیده، در کنارش جام مرگ
مرا در کام هرچه تیرگی ست، مدفون می کند

نمی خواهم تو را آشفته خاطر سازمت اما
جای شلاق و کمر بر پشت یک هم ریشه ام،
جای ترکش، جای قلاب،
بر تن و بازوی مردانه ترین هم وطنم،
خواب خوش از چشم من می گیرد
لخته ی خون نشسته بر کمرگاهش مرا با صُلب مرگ آهسته همخون می کند
مرا فریاد در هم بسته و آغشته بر خونش، داغون می کند

نمی خواهم که در این صُولت ویرانگری
تو را در بسترت رنجور و خسته بینمت اما
این به خون آغشته بسترهای شب،
این به هم آشفته های غرق نطفه از تب و وحشت،
این تن فروشی ها،
این پسر مردان خوش اندام و زیبا،
این خود فروشی ها،
مرا با مرگ، همبستر می کند
مرا وارونه در مردابِ گردون می کند



نمی خواهیم که خوابِ خوش بگیرم از دو چشمانت ولی
این چشم بر هم داشتن
بر طناب دار و اعدامِ یکی عاشق
به جرمِ هم تنِ خود دوست داشتن
مرا هم مرتبه با این تبارِ قومِ مَطعون* می کند
مرا با تهمت این سرخوشان مرگ، ملعون می کند

نمی خواهیم پریشان خاطرت سازم ولی
این همه وحشی گری ها، این همه درندگی
این همه زخم و شکنجه بر تن یاران خویش
این همه زجر برادر، این همه آغوش ریش
مرا در خود چگونه پوچ می گرداند، مفتون می کند
مرا از دین و از آیین و از حُجب و حیا،
مرا از شرم و از ایمان و از وجدان،
از عقل، بیرون می کند

نمی خواهیم که دیگر بیش از این آشفته خاطر سازمت
یا چُنین که عشق و نفرت با زجر
مجنونت کند
چون همانگونه که من را با درد، مجنون می کند
یا مرا با درد و ناله ، با مرگ همخون می کند

فقط گاهی به خلوت در شب آرام خویش
این سخن را در دلت پژواک کن، که امروز
هر که زجرِ هم تنِ خویشش کشید،
او برادر بود
سینه اش غرقه به خون از باغ یک گلزار زخم،
ریشه های خسته ی من را گلگون می کند...

* مطعون:

از ریشه ی طعن به معنای نیزه زدن و در باب مفعول به کسی گویند که با نیزه چیزی یا کسی را تکه تکه می کند



دوست داشتم سبک می بودم

هما

وقتی برمی گردم و به زندگی گذشته ام نگاه می کنم قسمت بیشتر آن را پر از یاس و ناامیدی و احساسات سرکوب شده می بینم. شاید همین حالت های افسردگی و تنهایی های بدون علت من بود که سبب درون گرایی و فلسفه بافی های من می شد.

من هم مثل همه آدمها عاشق شدم . عاشق یک دختر . اما نمی دانستم آدمها برای عشق هم قانون و حد و مرز گذاشته اند . مدتی است آرزویمان این شده که با هم زندگی کنیم. نمی دانستیم دنیا تحمل زندگی دو همجنس را زیر یک سقف ندارد . زندگی سخت می گذرد و بر ما سخت تر. به خاطر این دوستی بسیار رنج کشیدیم و دردناکترین آن هم مطلع شدن مسئولین دانشگاه و بی آبرویی و بی حرمتی برای هردویمان بود. هر موجودی ظرفیتی برای رنج کشیدن و تاب آوردن دارد، وقتی صدمات و ضربه های زندگی از حد توان او بالاتر رفت ساختار شخصیتی اش ویران شده و جز مخروبه چیزی نمی ماند. گاهی اوقات احساس خرابه ای را دارم که نمی دانم چه کسی مرا ویران کرده. چه غذایی دارد وقتی احساساتم را نسبت به عشقم سرکوب می کنم چون نگاه اطرافیان کشنده تر است.

دوست داشتم سبک می بودم

آنقدر که به پرواز درمی آمدم

می آمدم بسوی خانه تو

خانه ای که روی آرامش به خود ندید

و همیشه تو را با چشمانی گریان روانه خواب می کردند

اما خواب تو دیگر آشفته نیست

چون من آنجا روشن ترم

مرا بین... مرا لمس کن...

با تمام وجود...

من آنجا هستم...

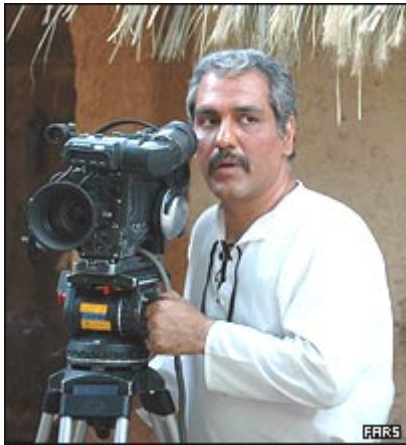
تقاضایی از خوانندگان لژین ماها

ماها مجله همه اقلیتهای جنسی در ایران از جمله زنان و دختران لژین و بایسکشوال، ترانس ها و مردان همجنسگرا و بایسکشوال می باشد. تعداد مطالب چاپ شده در مورد مسائل زنان در ماها نسبتا کم است. این کمبود ناشی از بی توجهی مجله به مسائل ما لژین ها نیست، بلکه به دلیل عدم دریافت مقالات و مطالب از طرف لژین ها می باشد. به عنوان سردبیر لژین ماها از همه زنان و دختران لژین و بایسکشوال خواهش می کنم که با ارسال مطالب به جبران این نقص در مجله کمک کنند.

دلارام - سردبیر لژین ماها

سریال «شب‌های برره» از نگاهی دیگر

سه‌نند صوفی



هـ مگی به تازگی شاهد پخش سریال دیگری از مهران مدیری از شبکه ۳ سیما در ساعت ۲۰ هر شب هستیم. سریالی که جنجال زیادی به همراه داشته است، تا جایی که هیاهوی آن به راهروهای مجلس هم کشیده شد و تا آنجا پیش رفت که پرونده آن بر روی میز رئیس صدا و سیما هم قرار گرفت.

این سریال با نگاهی بسیار ریز و دقیق به مسائل و مشکلات اجتماعی، و نقدهایی بسیار تند و بزرگ‌نمایی رفتارهای غلط اجتماعی در قالب طنز خاص مهران مدیری، شیوه‌ای متفاوت از موضوعات مرسوم و رایج

اجتماعی را به بحث و گفتگو کشیده که به نظر من فصل جدیدی را در شناخت روابط اجتماعی و سلیق و گرایش‌ها گشوده است.

به طور کل روستای برره یک اجتماع کوچک ۹۱ نفری با وجود تمام سلیق و گرایش‌های جنسی است که همه‌ی کسانی که در مورد هموسکشوالیتی مطالعه کرده‌اند یا خود هموسکشوال هستند، به خوبی از این موضوع آگاهند، و جالب اینجاست که هر شخصی با هر گرایش جنسی در محیط کوچک برره احترام و شخصیت واقعی خود را داشته و به صورتی که هست مورد قبول تمامی این اجتماع کوچک می‌باشد.

به طور مثال شخصیت سحرناز که کاملاً نشان دهنده یک دختر با رفتار مردانه و خشن است را می‌توان

مثال زد. گویی که نویسنده خود مخصوصاً سحرناز را با

این گرایش نه فقط به خاطر موضوع طنز بلکه به خاطر

نشان دادن وجود افرادی متفاوت در یک محیط،

شخصیت پردازی کرده است. گو اینکه فرضاً سحرناز یا

کلاً اجتماع برره با کلمه‌ای مثل لزبین آشنا نباشند و پدر

و مادر او نیز از ترشیدن او واهمه داشته باشند و در آخر

هم می‌بینیم که علی‌الظاهر سحرناز با کیانوش تا کنون

هم بستر هم نشده! و کیانوش با تمایلات استریتی خود و

چشم‌چرانی‌های زیر میزی که موجب اعتراض سحرناز

هم می‌شود مجبور شود که هر شب با شیرفرهاد هم بستر شود! یا تمایلات سحرناز به کارهای مردانه یا دوستی او با

لیلون و یا رهبری دختران برره خود حاکی از زیرکی نویسنده سریال می‌باشد.

در مقابل سحرناز، می‌توان از شخصیت «وگوری» نام برد که با وجود آن‌گرایم خشن و با وجود آن‌هیكل

به طور مثال شخصیت سحرناز که کاملاً نشان دهنده یک دختر با رفتار مردانه و خشن است را می‌توان مثال زد؛ گویی که نویسنده خود مخصوصاً سحرناز را با این گرایش نه فقط به خاطر موضوع طنز بلکه به خاطر نشان دادن وجود افرادی متفاوت در یک محیط، شخصیت پردازی کرده است.



و سیبل های از بنا گوش در رفته، بسیار لطیف و با رفتاری خاص شخصیت پردازی شده است و مورد توجه و احترام سایر برره ای ها می باشد.

در این سریال با اینکه کم و بیش دیالوگ ها بیشتر فی البداهه به نظر می رسند اما تیزبینی و نکته سنجی نویسندگان و کارگردان آن را نیز می بایست ستود، که گاهی با ریزه کاری های زیرکانه و با وجود فیلترهای بسیار قوی صدا و سیما به مردم نشان می دهند که همگان از نظر رفتار اجتماعی، همانند آنان نیستند و شاید یک گی یا ترنس یا لزبین هم درون این اجتماع در هم و برهم ۹۱ نفری وجود دارد و قویاً همانند سایرین زندگی می کند و مورد احترام نیز هست.

در کل با اینکه گاهی جهت ایجاد روحیه طنز، نمکی هم به آن اضافه می شود که به عنوان مثال در یکی از قسمت ها زمانی که تست اعتیاد مردان اجباری شده و با تست حاملگی اشتباه شده بود «وگوری» از این که جواب ها اشتباه بود با خوشحالی تمام به مخاطب می گوید: «خوب شد اشتباه بود وگرنه نمی دونستم جواب پدر و مادرم رو چه وگویم!»، باز می توان ارزش دادن به شخصیت ها را ستود.

همچنین جدا از لهجه و زبانی که در این سریال بکار گرفته می شود، و به نظر من این سریال را بسیار با مزه کرده است و بر خلاف دیدگاه مخالفان نسبت به تاثیر آن در جامعه به خصوص دانش آموزان مدارس، اثر آن در روابط دانش آموزان و مردم تا پایان سریال و حداکثر ۱ ماه بعد از آن خواهد بود. در عوض نگاه نقادانه و بی پرده سریال به معضلات و روابط رفتاری فی مابین لایه های اجتماعی از جمله چاپلوسی، تملق، پاچه خواری، رشوه و تمسخر یکدیگر و عدم احترام به افرادی با سلیق و گرایش های فیزیکی عرف جامعه، بسیار مهم تر از آن چیزی است که نقادان و مخالفان آن با نام بدآموزی از آن یاد می کنند.

در کل به نظر من این اولین سریالی است که از این رسانه تک صدا، و به دور از ذره بین دقیق آقایان، با نگاهی مثبت نیم تلنگری به سایر تمایلات جنسی هم زده است که جای بسی خوشحالی دارد. و نهایتاً با همه نقایص موجود و با توجه به اینکه در جامعه کوچک برره با توجه به فرهنگ روستایی یا بهتر بگویم عدم آگاهی شخصیت ها و با اینکه زنان یا مردان مجرد بسیاری همانند

بلقیس (بخوانید روسپی برره) و... که در جامعه کوچکشان وجود دارند، و با اینکه مردان و زنان طبق معمول می بایست با هم ازدواج کنند، باید به نویسنده و کارگردان محترم تبریک و خسته نباشید گفت و خوشحال بود که این افراد برای ارائه کاری دقیق، مطالعات اجتماعی و جامعه شناختی خوبی را انجام داده اند.

امیدوارم این روند ادامه پیدا کرده و شاهد برداشته شدن پرده سیاه بدبینی از جلوی چشم اجتماع امان باشیم.



نگاه نقادانه و بی پرده سریال به معضلات و روابط رفتاری فی مابین لایه های اجتماعی از جمله چاپلوسی، تملق، پاچه خواری، رشوه و تمسخر یکدیگر و عدم احترام به افرادی با سلیق و گرایش های فیزیکی عرف جامعه، بسیار مهم تر از آن چیزی است که نقادان و مخالفان آن با نام بدآموزی از آن یاد می کنند.



احساس گناه؛ حقیقت یا تلقین

واراند

نیما یک همجنسگراست که به اعتراف خودش Position B دارد. او یک Full Gay است، با تمام احساساتی که یک همجنسگرا دارد. اما احساس گناه بعد از هر بار آغوشی با معشوقش او را به ورطه‌ی عمیق پشیمانی و ندامت می‌کشاند. این احساس آنقدر قوی شده است که این روزها حتی با کوچک‌ترین نگاهی که باعث شود دلش بلرزد، احساس گناه، شدیداً آزارش می‌دهد. از آنجا که اکثر خوانندگان مجله همجنسگرا می‌باشند و نویسنده نیز خود همجنسگرا و معتقد به اصول آزادی دین و عقیده است، این نوشتار را اختصاص می‌دهیم به احساس گناهی که همه‌ی ما در برهه‌هایی خاص از زندگی خود تجربه کرده ایم.

گناه... کمی باید با تامل بیشتری به این واژه پرداخت.

این که، این واژه با هجایی که تکرار آن روح انسان را می‌خراشد از کجا و چگونه وارد فرهنگ لغات و معلومات ما شده است چیزی بسیار واضح و روشن است. در بحثی که در شماره‌ی قبل در مورد فرهنگ خودباوری داشتیم اصل را بر این قرار دادیم که خود را شناخته و از اصول و اعتقادات خود دفاع کنیم حتی اگر مورد توهین قرار گیریم و اعتقاداتمان را رد کنند و دست‌رد به سینه مان بزنند. وقتی خود را باور کنیم به این مهم نیز اعتقاد پیدا می‌کنیم که هیچ دلیل منطقی برای احساس گناه و ندامت از کردارمان وجود ندارد.

حال این احساس از کجا آمده است؟ فرهنگ غالب ما از کودکی همه چیز را نه بر پایه‌ی دریافت حسی و بصری، بلکه بر اساس تلقین و دیکته، دریافت داشته و شکل گرفته است. باید دید چه مقدار از وجدان انسانی، که در ذات هر کسی وجود دارد، تحت تاثیر عوامل آلوده کننده ذهن و گفتار فردی قرار می‌گیرد و پذیرش جذب مفاهیم نادرست از رفتارهای اجتماعی را دارد. همه‌ی انسان‌ها ضمیر ناخودآگاهی دارند؛ احساس گناه، عذاب وجدان، ترس و امید همه از ضمیر ناخودآگاه بشر منشاء می‌گیرد. خداوندگار علیرغم جبری که در آفرینش دارد، اختیار را نیز برای آزادی عمل مخلوقاتش به آنها بخشیده است. حتی حیوانات، که انسان هم جزئی از آنهاست علیرغم این که ذیشعور است، از اختیار و انتخاب بهره می‌برد. احساس گناه تا آنجا ریشه دارد که فرد وابستگی سنتی و تربیتی به اعتقادی دارد که از کودکی به او آموخته اند: نماز بخوان، روزه بگیر، دروغ نگو... و... و... تا به بهشت بروی و گرفتار آتش دوزخ نشوی، «کارنیک را برای خداوند انجام بده تا به بهشت بروی - فارغ از اینکه نمی‌دانند خداوندگار را نیازی به اعمال نیک و بد مانیست»



همه ی ما این جملات را بارها و بارها شنیده ایم اما چقدر در مورد صحت این کلمات فکر کرده ایم یا اینکه از آن دسته انسان هایی هستیم که هر چیزی را بدون تفکر و استدلال قبول می کنیم؟ تربیتی که منطق هر انسان استدلال گری به آن وقعی نخواهد گذاشت. برای آنکه بدانیم این فرهنگ غلط چگونه وارد جامعه ی ما شده است می بایست به چند قرن قبل بازگردیم. دین و وابستگی به تربیت مذهبی سالهاست که در جامعه ی ایرانی ریشه دوانده. از جامعه ی دین زده ی دوران قبل از اسلام، دوره ی ساسانی؛ تا زمان صفویه و شاهان قدرتمند اوایل این دوره، که بزرگترین اجحاف را به این آب و خاک روا داشتند^۲ و خواسته و ناخواسته نهال فرهنگی را در جامعه کاشتند که طی دوران بعد، برای اینک خرده فرهنگ های مذهبی و قومی، که بدان ها اقلیت می گفتند را، طبق قانون دین و مذهب رسمی کشور، تحت ظلم و تعدی قرار می دادند^۳ و امروز در قرن ۲۱ و دوره ی پیشرفت و دسترسی روز به روز مردم جهان به اطلاعات و خدمات، هنوز هم منطق روسای حکومت بر مدار دین می گردد و رستگاری همه ی ایرانیان مسلمان (!!!؟) از نظر ایشان همه ایرانیان باید مسلمان باشند) را در تبعیت از خرافاتی در دین می دانند که هیچ توجیه منطقی ندارند.

خرافات و تحریفات دین هیچگاه دست از گریبان آدمی برنداشته است. پر واضح است، ادیبانی که امروز در دسترس ما قرار دارند، همان ادیبانی نیستند که رسولان و انسان های برگزیده ی قرن های قبل برای جامعه ی خود ارمان آورده اند. این که انسان در همه ی اعصار نیاز به یک خالق داشته است تا علت را از او بداند چیزی انکار ناپذیر

است. نیاز آدمی به خالق با وجود آمدن ادیان متفاوتی همراه شد که دلایل وجود خدا را از نظرات و دیدگاههای متفاوت اثبات کرده اند. اما اربابان مذهبی در طی قرون و اعصار دست به بدعت ها و به وجود آوردن خرافاتی در دین زدند و آنها را به ذهن عوامانه ی مردمی تزریق کردند، که خدا را در آسمان ها می جستند و آن را به نام های متفاوت صدا می کردند، تا به وسیله ی آن به اهداف و منظوره های گاه خبیثانه ی خود دست پیدا کنند.

القاء حس گناه و تعاریفی که از آن وجود دارد به دوران تاریکی بازمی گردد که دین در راس همه امور زندگی قرار داشت. تولد و مرگ، ازدواج و زندگی روزمره مردم عامی در گرو تمهیدات و دستورات دین و مذهب

بود که، مردم موظف به اجرای مو به موی آن بودند تا گرفتار آتش دوزخ نشوند. اروپای قرون وسطی نمونه کاملی از دوران تاریک حکومت دین بر مردم است. در قرون وسطی به واسطه ی پرداخت مبلغی ناچیز قطعه ای از بهشتی که هیچ کس نمی دانست کجاست را به مردم واگذار می کردند تا آنها را از آتش دوزخ برهانند.^۴

امروز ما در دنیایی زندگی می کنیم که تعاریف جدیدی از دین و الهیات وجود دارد و انسان انتخابگر می تواند هر راهی که منطقی تر به نظر می رسد را برای زندگی و آینده ی خود انتخاب کند. تا آنجا که در همه ی ادیان تلویحا اشاره شده است اجباری در پذیرفتن دینی که عرضه می شود نیست، حتی در کتاب مقدس مسلمانان آمده

باید دانست که حس گناهی که که برخاسته
از اعمال ارادی ماست هیچ توجیه منطقی
ندارد این تنها حسی است که از ضمیر
ناخودآگاه آدمی برمی خیزد. وقتی عملی را
انجام می دهیم که به آن میل باطنی داریم و
البته در تعلیمات مذهبی نیز ممنوع شده
است دیگر احساس سرخوردگی و پشیمانی
از انجام آن معنی ندارد. مانند اینست که
کاری کنی و بعد خود را سرزنش کنی که:
خودم کردم که لعنت بر خودم باد!



است «لا اکراه فی الدین» و تعریف گناه نیز در همه ی آنها تقریباً یکسان است. گناه زمانی حادث می شود که به دیگران ضرری اعم از مادی و معنوی وارد شود. اعمالی مخالف اصول اخلاقی که عقل سلیم آنها را رد می کند. مانند گناه مردم سدوم (اگر باور داشته باشیم که یک تحریف بزرگ در تاریخ قوم لوط وجود ندارد!) در رعایت نکردن رسم میهمان نوازی بسیار بزرگتر از عملی (همجنسبازی!) بود که به آنها نسبت می دهند، چه از در راندن و هتک حرمت میهمان را هیچ اصول اخلاقی نمی پذیرد. پس نتیجه می گیریم:

انجام اعمال ممنوعی که در تعلیمات مذهبی گوشزد می شود، تا آنجا که منافع جامعه و افرادی که مجموعه ی آن را تشکیل می دهند را در خطر قرار نداده است و ضرری مادی و معنوی به دیگران نرسانده، آن حسی نیست که همه ی ما می شناسیم. حسی که به آن «گناه» می گویند.

درست است که به ذهن همه ی ما از کودکی القا کرده اند که عشق ممنوع است، که نظر بازی، نگاه شیطان



است، که هم آغوشی (با نامحرم؟؟؟؟!! چه رسد با همجنس) گناهیست نا بخشودنی، اما آیا خود ما هیچ وقت به درستی یا نادرستی این احساسات که همه و همه خصوصیات ذاتیست و در حیطه ی اعمال شخصی می گنجد و وام گرفته شده از خلاقیت خالق بزرگی که، منشا تمام کاینات است، می باشد فکر کرده ایم؟ بحث گناه احساساتی که مربوط به افرادی با نوع گرایش ما می باشد، بحثی طولانیست که در این مقال نمی گنجد. اما باید دانست که حس گناهی که که برخاسته از اعمال ارادی ماست هیچ توجیه منطقی ندارد این تنها حسی است که از ضمیر ناخودآگاه آدمی برمی خیزد. وقتی عملی را انجام می دهیم که به آن میل باطنی داریم و البته در تعلیمات مذهبی نیز ممنوع شده است دیگر احساس سرخوردگی و پشیمانی از انجام آن معنی ندارد. مانند اینست که کاری کنی و بعد خود را سرزنش کنی که: خودم کردم که لعنت بر خودم باد!

به نظر می رسد این نوشتار، موعظه های اخلاقیست که بارها و بارها تکرار شده است ولی تمام این نکات و دلایل و توجیهات تنها به یک جا ختم می شود؛ اینکه باور کنیم که همجنسگرایی حسی است طبیعی که از دوزخ به ارمغان نیامده. وقتی عشق با احساس توأم شود دنیایی را به وجود می آورد که هیچ گناهی را به آن راه نیست.

هیچ کس دلش نمی خواهد مورد دستبرد قرار گیرد. دروغ بشنود و بگوید، احساسش بازیچه شود. به او تجاوز شده و حقوقش نادیده گرفته شود. کسی ناسزا شنیدن و تحت ظلم قرار

گرفتن را دوست ندارد. اینها همه مواردیست که اصول اخلاق ردشان کرده است. اگر انسانی باشیم که رعایت اصول اخلاقی برایمان مهم باشد، دیگر عملی خلاف سجایای اخلاقی و مغایر قوانین انسانی انجام نمی دهیم و تبعاً مورد این اعمال هم واقع نمی شویم، که احساس گناهی باقی بماند و برای ما خفقان ایجاد و بر وجدانمان سنگینی کند.

یکی از راه های کارآمد رهایی از احساس گناه شناخت نیازهای خود و پی بردن به هویت جنسی و در نهایت قبول آن است. به عبارت دیگر اگر توانسته باشیم به این باور برسیم که چه نقشی در جامعه ی خود داریم و باور داشته باشیم که از نظر عواطف و احساسات نه تنها هیچ فرق شخصیتی با دگرجنسگرایان (هتروسکشوالها) نداریم بلکه از



خیلی جهات از افراد دیگر برتری داریم. هیچ گاه دچار یاس و سرخوردگی ناشی از احساس گناهی واهی نخواهیم شد.
این سوال را به خود جواب دهید:

همجنسگرایی که خوشبختی و کامیابی را در عشق به همجنس و همجنسش می بیند، می تواند انسان گناهکاری باشد که جایش در دوزخ است؟ کسی که ایثار می کند، به خاطر وجودی دیگر، خود را نادیده می گیرد و انسانی دیگر را مورد مهرورزی قرار می دهد، آیا انسانی پلید و اسیر شیطان است؟
به خود برگردید آیا شما احساس برابری با جامعه نمی کنید؟ آیا فکر نمی کنید تمام افراد یک جامعه اعم از زن و مرد در برابر قانون مساوی اند؟ آیا از بی عدالتی ها و کج روی ها خسته و دلگیر و در نهایت خشمگین نمی شوید؟ آیا اگر نایبانی را بنید دست کمک به او نمی دهید؟ اگر جوابتان مثبت است، پس با تمام این تفصیل شما انسانی اجتماعی هستید و انسانی که در یک جامعه ی نسبتاً قانون مدار زندگی می کند، می تواند نسبت به واکنش های خود در برابر چالشهای اجتماعش شناختی نسبی پیدا کند و دیگر به خاطر انجام عملی که عرف اجتماع آن را نمی پسندد و مساله ای که مردم به خاطر باورهای غلط و فرهنگ پایین و اطلاعات ناکافی آن را ندانسته رد می کنند، خود را گناهکار نمی داند. به نظر می رسد این نوشتار، موعظه های اخلاقیست که بارها و بارها تکرار شده است ولی تمام این نکات و دلایل و توجیها تنها به یک جا ختم می شود. اینکه باور کنیم که همجنسگرایی حسی است طبیعی که از دوزخ به ارمغان نیامده. وقتی عشق با احساس توام شود دنیایی را بوجود می آورد که هیچ گناهی را به آن راه نیست. به خود تلقین کنید که بهشت و جهنمی آنطور که اربابان مذهبی در ذهن مردم تزریق کرده اند وجود ندارد و گناه مقوله ایست که در این مقال اندک نمی گنجد پس ای یار، ای دوست، ای همفکر عزیز در احساس ما هیچ نقطه ی سیاهی نیست تا بر مدار گناه بچرخد. روزگار را به خوشی و شادکامی سر کنیم که هیچ تنابنده ای را یارای یاری رساندن ما نیست جز خود ما.

شادکام و پیروز باشید.

واراند - آبان ۱۳۸۴ خورشیدی

پانوشت ها

۱. آوردن مثالهایی این چنین به خاطر اینست که دین اکثریت جامعه ی ما اسلام است و اینچنین دستورات مذهبی در تمام اقشار جامعه، کم و زیاد، مشهود است.
۲. شاه اسماعیل صفوی مذهب شیعه را بر اساس احساسات مذهبی خاندان صفوی و به خاطر مسایل سیاسی، رسمی نمود. مذهبی که منطقتش بر شمشیر و خون و خونریزی استوار است و غیر مسلمان را کافر می پندارد. صفویان که به گمان خود ثوابی عظیم در این دنیا و کاههایی بهشتی در آن دنیا برای خود ساخته بودند، جز میراث خوارانی مستبد، ارثی از خود بجا نگذاشتند.
۳. نمونه ی بارز آن رسم جهود گُشان (یهود گُشان) در شهرهای کلیمی نشین و یا قایل نشدن حق شهروندی برای زرتشتیان در دوره ی قاجار می باشد، و یا تزییع حقوق شهروندی ارامنه در سالهای پس از انقلاب.
۴. مثال گویای آن در مراسم است که حکومت در پایان هر سال برای جمع آوری اعانه برای افراد مستمند برگزار می کند. سال گذشته، در پایگاهی که در یکی از میادین اصلی پایتخت قرار داشت، پلاکاردی نصب شده بود با این عنوان ((با پرداخت ۱۰۰۰ تومان خانه ای در بهشت بخرید))!! جالب است در قرن ۲۱ شاهد اشاعه ی خرافه در ملتی هستیم که ادعای ۲۵۰۰ سال تمدن و راست کرداری را یدک می کشد.



نامه های خوانندگان

❖ درباره لغت «همجنسبازی»

فرزان

م ی خواستم در مورد کلمه همجنسبازی مطلبی را عنوان کنم. در ۱۱ شماره قبلی مجله ماها نکته ای که زیاد تاکید می گردید تقبیح همجنسبازی و تفکیک آن از همجنسگرایی بود یعنی در واقع کلمه همجنسبازی زیر سوال رفته است. ولی به نظر می رسد آنقدرها هم لفظ بدی نباشد. در مقالاتی که همجنسبازی را پدیده مذموم عنوان می کنند اغلب آن را به صورت بازیچه قرار دادن همجنس یا بازی کردن با همجنس معنی می کنند، حال آن که کلمه (باز) احتمالا ترکی بوده و به معنی علاقه مند می باشد. مثلا در ترکی اصطلاحاتی به صورت «گوش باز» (علاقه مند به پرنده)، «اویون باز» (علاقه مند به ظرافت) و... استفاده می گردد. پس همجنسباز هم به معنی علاقه مند به همجنس می تواند باشد.

حال منظور از طرح این مسئله چیست؟ ببینید به نظر من باید سعی شود به جای تقبیح و تحسین کلماتی که در معنی آنها شک داریم، ارزشمندی و زشتی آن اعمال بررسی گردد تا به این طریق جلوی تفسیرهای مختلف از کلمات توسط اشخاص مختلف گرفته شود. مثلا می توان به اینصورت عنوان نمود:

«همجنسبازی به هیچ عنوان کار قبیحی به حساب نمی آید، تنها چیز زشت آنست که فردی با اعمال زور با یک فرد دیگر عمل جنسی انجام دهد. کلی تر بگویم حتی اگر یک مرد دگرجنسباز با یک مرد همجنسباز و با توافق او سکس داشته باشد، هیچ عمل زشتی انجام نداده است و نمی توان گفت او را بازیچه قرار داده است.»

در این صورت و با این تعریف، تنها محدودیت موجود احترام به حقوق و نظر دیگران (که البته برای آزادی همه انسان ها لازم است) خواهد بود. در آخر چشم همه شما را می بوسم.

ماها

خوشحالیم که شما به این گونه مسائل توجه می کنید.

احتمالا موافق این هستی که هیچ کلمه ای منفی یا مثبت نیست، بلکه بار معنایی و فرهنگی هر کلمه یا لغت که در طی یک پروسه زمانی شکل گرفته و در اذهان تداعی می کند، آن کلمه را مثبت یا منفی جلوه می دهد. در شماره ۶ ماها مطلبی به قلم جهانگیر شیرازی تحت عنوان «چرا من همجنسباز نیستم ولی همجنسگرا هستم» به چاپ رساندیم که پیشنهاد می کنیم آن را حتما بخوانید. به همین دلیل از بیشتر نوشتن و تکرار در اینجا می پرهیزیم. فقط این را اضافه کنیم که ما عمل دو نفر بالغ که بر اساس خواسته و نیاز دو طرفه و با توافق هم سکس داشته باشند را همجنسبازی تعریف نمی کنیم، حال این دو نفر می خواهند خود را همجنسگرا بدانند یا ندانند، و یا هر هویت جنسی که برای خود قائل باشند هم برای ما مهم نیست. در مورد اینکه همجنسگرا کیست و چه



تعریفی از همجنسگرا داریم و هویت همجنسگرایی چیست هم در شماره های مختلف قبلی مطالبی چاپ کرده ایم که باز از تکرار می پرهیزیم.

اگر هسته اصلی گفته شما را خوب فهمیده باشیم، منظورتان گل آلود نکردن آب است. که با شما موافقیم. حرف ما اشاره به این است که امروز همجنسگرایان غربی بسیاری از کلمات و اصطلاحاتی را در مورد خود به کار می گیرند که چند دهه پیش بار معنایی بسیار زشت و توهین کننده ای داشتند و هیچ همجنسگرایی حاضر نمی شد آنها را در مورد خود به کار ببرد، اما بعد از پروسه انقلاب جنسی در آن کشورها و یک سری عوامل دیگر، اغلب همجنسگرایان «تند رو» در پی این بودند که کاری کنند که «تف دگرجنسگرایان به ریش خودشان بچسبد» پس کلمات منفی درباره همجنسگرایی و همجنسگرایان را آن قدر و به شکلی مورد

امروز همجنسگرایان غربی بسیاری از کلمات و اصطلاحاتی را در مورد خود به کار می گیرند که چند دهه پیش بار معنایی بسیار زشت و توهین کننده ای داشتند و هیچ همجنسگرایی حاضر نمی شد آنها را در مورد خود به کار ببرد، اما بعد از پروسه انقلاب جنسی در آن کشورها و یک سری عوامل دیگر، اغلب همجنسگرایان «تند رو» در پی این بودند که کاری کنند که «تف دگرجنسگرایان به ریش خودشان بچسبد» پس کلمات منفی درباره همجنسگرایی و همجنسگرایان را آن قدر و به شکلی مورد استفاده قرار دادند که مدتی بعد آن لغات و کلمات از بار معنایی منفی خود تهی شدند و بار معنایی خنثی و بی طرف، و یا در بعضی جاها بار مثبت به خود گرفتند.

استفاده قرار دادند که مدتی بعد آن لغات و کلمات از بار معنایی منفی خود تهی شدند و بار معنایی خنثی و بی طرف، و یا در بعضی جاها بار مثبت به خود گرفتند (نه تنها در بین همجنسگرایان بلکه در کل جامعه). با این همه خیلی از کلمات منفی سابق همچنان منفی مانده اند و هیچ همجنسگرایی آنها را بکار نمی برد. برای نمونه کلمات Pouffe، Queer، Faggot و Queer همه بار معنایی منفی داشته اند که دیگران درباره همجنسگرایان مورد استفاده قرار می دادند. در حالی که امروزه دو کلمه کوئیر و کوئین چندان معانی زشت و منفی در اذهان تداعی نمی کنند و چه بسا خیلی ها خود را با افتخار و غرور کوئیر می نامند. در حالی که دو کلمه دیگر همچنان بار منفی خود را حمل می کنند و افراد همجنسگرا آنها را بکار نمی گیرند... کسی چه می داند شاید نسل آینده ما همجنسگرایان ایران هم با کلماتی مانند همجنسباز یا کونی و امثالهم هم همین برخورد را بکند، اما با توجه به شرایط و فرهنگ اجتماعی امروز بهتر آن است که تفاوت همجنسباز و همجنسگرا (با بار معنایی که امروز در اذهان دارند) را مشخص کنیم و بگوئیم که ما همجنسگرا هستیم نه همجنسباز.

❖ چگونه یک دختر لزبین پیدا کنم

یک پزشک

سلام، من یک پزشک جوان هستم (دور و بر ۳۰ سال). به علت فشارهای خانواده مجبورم ازدواج کنم



ولی اینو می دونم که اگه خواسته باشیم با یک دختر استریت (دگرجنسگرا) ازدواج کنم مشکل ساز میشه، چون نمی تونم نیازهاشو برطرف کنم. به این نتیجه رسیدم که با یک دختر لزبین که شرایط منو داشته باشه ازدواج کنم. لطفاً کمک کنید که چگونه این مسئله را حل کنم و چگونه یک دختر لزبین پیدا کنم؟ مرسی.

ماها

دوست عزیز، در شماره ۹ ماها (ص ۷) مطلبی با عنوان «معضل ازدواج همجنسگرایان» به چاپ رساندیم. اگر نخوانده اید، پیشنهاد می کنیم که حتما بخوانید. پس از تکرار گفته ها در اینجا می پرهیزیم. اما این را هم باید اضافه کنیم که دوست خوب، شما به عنوان یک فرد تحصیلکرده که در حرفه خود در مورد زندگی و سلامتی (و مرگ) این همه بیمار تصمیم می گیرید، شما که در انتخابات (اگر شرکت می کنید) با رای خود (هر رای) درباره آینده و سرنوشت یک کشور و ملت تصمیم می گیرید، چگونه نمی توانید درباره زندگی فردی و شخصی و خصوصی ترین مسئله خود مستقلانه تصمیم بگیرید و قادر نیستید به خانواده خود یک موضوع (در واقع ساده، اما در کشور ما پیچیده) یعنی حق فرد در تصمیم گیری در زندگی خصوصی را تفهیم کنید و این همه احساس عجز و ناتوانی کنید؟ این را به این دلیل می گوئیم که مشکل تنها فشار خانواده نیست، جنبه عمده مشکل عدم قدرت ما در دفاع از حریم خصوصی زندگیمان است. شما تنها نیستید، خیلی از ما همجنسگرایان ایران این طور هستیم. ما باید بالاخره به عنوان یک جامعه اقلیت تکلیف خودمان را برای خودمان تعیین کنیم که تا کی می خواهیم تسلیم فشارها شویم. البته قصد نسخه پیچیدن و گفتن «لنگش کن!» را نداریم و می دانیم که شرایط، موقعیت و... افراد با هم متفاوت اند، اما با این همه عمیقاً بر این اعتقادیم که کسب حقوق اجتماعی و دستیابی به حقوق خود، از مسیر دفاع از استقلال و حق انتخاب زندگی بر اساس نیاز خود از خانواده های ما همجنسگرایان شروع می شود.

در باره آشنا کردن افراد، تنها کاری که ما می کنیم ایجاد امکان آشنا شدن افراد از طریق ضمیمه «دوست یابی» است که با هر شماره ماها منتشر می کنیم. اما متأسفانه (تا آنجا که اطلاع داریم) لزبین ها از این امکان استفاده نمی کنند که بخواهیم چاپ یک آگهی در ضمیمه دوست یابی را به شما پیشنهاد دهیم.

عدم استفاده لزبین ها از دوست یابی باعث شده که مشکل دیگری هم همچنان لاینحل باقی بماند و آن ارتباط و آشنایی خود لزبین ها با هم است. چون با توجه به شرایط جدایی جنسی حاکم، گروه های لزبین به صورت جدا جدا و محفلی هستند که این محفل ها و گروه های دوستی، از وجود همدیگر بی اطلاع اند و راهی برای اتصال آنها نیست مگر اینکه این دوستان خود چاره ای بیندیشند.

قابل توجه
دوستان عزیزمان در ایران

سازمان همجنسگرایان ایرانی در نظر دارد
یک نمایشگاه عکس با موضوع وضعیت
گی ها، لزبین ها، بایسکشوال ها و ترانسجندرها
در کانادا برگزار نماید.

از علاقمندان به همکاری
درخواست می شود که برای اطلاعات بیشتر
با ایمیل (payam@pglo.org) تماس بگیرند.

PGLO
سازمان همجنسگرایان ایرانی
Persian Gay & Lesbian Organization



نامه نگاری های فرید و مهران - قسمت اول

فرید و مهران دو دوست و هر دو همجنسگرا هستند. فرید در ایران زندگی می کند و مهران مدتی است که در خارج از کشور اقامت دارد. فرید تنهاست و دوست پسر ندارد. مهران یک دوست پسر خارجی دارد و سالهاست به صورت مشترک با دوست خود زندگی می کند. فرید و مهران با هم مکاتبه، و درباره موضوعاتی همچون عشق، دوست یابی، رابطه مشترک درازمدت دو همجنس با هم و... با یکدیگر درد دل و تبادل تجربه می کنند. فرید و مهران خواسته اند که این تبادل تجارب را با خوانندگان ماها قسمت کنند. با توجه به مطالب مطرح شده در مکاتبات این دو، تصمیم گرفتیم که نامه های آنها را (با کمی ادیت و اصلاح) در چند شماره پشت سر هم چاپ کنیم. این شما و این نامه های فرید و مهران.

نامه ی فرید به مهران

سلام مهران جان.

موضوع این نامه ی من یک چیز کاملا شخصی و خصوصیه که می خوام تا حدی که برات مقدوره بهم کمک کنی... در واقع می خوام یک مقدار باهات مشورت کنم. البته نمی خوام حمل بر فضولی بشه و هر طور که راحت تری به من جواب بده.

گفته بودی که با دوست پسرت چندین ساله که با هم زندگی مشترک دارید. خب این برای من - و احتمالا خیلی های دیگه - هیجان انگیز و رویاییه. حتما خودت کاملا در جریان هستی که اکثریت روابط ما همجنسگراها (لااقل ما ایرانی ها)، چیزهایی زودگذر و موقتی هستن، و خیلی از تلاش هایی که برای داشتن یک رابطه ی دو طرفه و عمیق و طولانی مدت انجام میدیم شکست میخوره. طوری که حتی خود من همیشه به همه می گم با علم به این مساله با طرف مقابل رابطه برقرار کنن که ممکنه این رابطه هم یه زمانی - بلکه خیلی زود - از بین بره. یعنی تجربه های ماها جوری بوده که به این نتیجه می رسیم که جدایی و ناپایداری ذات روابط همجنسگرایانه ست. برای خود من که همیشه از پارتنرشپ های موقتی فراری بودم و دنبال چیزی دائمی و موندگارتر می گشتم، روابطی که تا حالا داشتم سختی های زیادی رو برای من به وجود آورده. من چند باری تا حالا دوست پسر داشتم که هر بار بعد از مدت نسبتا کوتاهی (کمتر از شش ماه) و به دلایل مختلف رابطه مون به هم خورده، هرچند که بعدش باز با هم دوست مونده باشیم. در واقع من می خوام بدونم از نظر خودت علت این که تونستی این همه مدت با شریکت زندگی کنی و ادامه بدی چی بوده، و فکر می کنی علت این که خیلی از ماها نمی تونیم این رابطه رو داشته باشیم چیه؟

علت این که من این ایمیل رو زدم اینه که در مرحله ی خاصی از زندگی شخصیم هستم و یک دوست هست که به ادامه ی زندگی با اون به طور جدی فکر می کنم. خوشحال می شم که تا اندازه ای از تجربه های



خودت در این مورد به من بگی.

پیشاپیش سپاسگزارم. پیروز باشی

فرید

جواب مهران به فرید

سلام فرید جان

لطف کردی نامه دادی. اصلا هم فضولی نکرده ای بلکه دوستانه با هم حرف می زنیم، چه اشکالی داره؟ سعی می کنم نظرات و تجربیات خودم را باهات قسمت کنم. اما قبل از هر چیزی این نکته مهم یادت نره: نظرات و تجربیات من نسخه کامل و آماده برای خودت و یا دیگران نیست چون خیلی از عوامل محیطی، شرایط روحی و... در دوستی ها دخالت دارن و همه انسانها هم یکی نیستند.

از خودم بگم: من شاید چندین سال بود که واقعا و از ته دل نمی دونستم که چی میخوام، اصلا آن شناخت درست از اینکه رابطه دو همجنس چطوری باید باشه را نداشتم. چندین و چند دوست پسر هم گرفتم و هر کدام از چند ماه تا یکسال و حتی دو سال ادامه داشت ولی این را نمی دانستم که کلا یک رابطه عمیق و مشترک دو همجنس باید بر چه پایه ای استوار باشند. من کلا آدمی بوده و هستم که همیشه وقتی با کسی دوست می شده ام، هدفم این بوده که رابطه ما طولانی و پایدار بماند. در اطرافم هم بعضی ها را می شناختم که بعضی هاشون تنها بودن و بعضی ها هم رابطه طولانی با هم داشتن. توی رابطه هایم با دوست پسرهایی مختلفی که می گرفتم با یکی راحت بودم ولی سکس ما خوب نبود، با یکی که سکس خوب داشتم، تو اخلاق با هم نمی ساختیم، یا اگه هم تو اخلاق و هم تو سکس بهم می خوردیم تو یکسری سلیقه ها با هم توافق نداشتیم، یا طرف رابطه طولانی نمی خواست و... تا اینکه فکر کنم ۵ تا ۶ ماهی تنها بودم و تو این مدت با خودم یک تصفیه حساب کردم که واقعا کی هستم، چی میخوام، چه چیزی برایم مهمتر و چه چیزی برایم کمتر مهم هستند، تا چه اندازه حاضر به توافق و تفاهم با شریک خودم هستم و تا چه حدودی می توانم از یک سری چیزها بگذرم تا چیزهای دیگه که مهم تر هستند را بدست آورم.

مدتی بعد تصادفی با این دوستم که خارجی است آشنا شدم. خوب خیلی خصوصی بهت بگم: سکس ما ایده آل نیست (یعنی سکس داغ و از این بهتر داشته ام) اما در عوض خیلی چیزهای دیگه بدست آورده ام: آرامش خاطر، اینکه تنها نیستم، اینکه این دوستم مرا دوست دارد و می خواهد تا آخر عمر با هم باشیم، اینکه زندگی آرام و بدون مشکلی با هم داریم: صبحها اگر هر دو بیکار باشیم (روزهای کار ما تا حدودی مختلف است) حتما هر کدام زودتر بیدار شود، صبحانه را آماده می کند و حتما صبحانه را با هم صرف می کنیم، صبح حتما همدیگر را در آغوش می گیریم، می بوسیم و به هم صبح بخیر می گوئیم (حتی با گذشت این همه سال)، بعدش در خلال روز مزاحم هم نمی شویم و هر کسی به کار خودش می رسد: من بیشتر درگیر کارهای شخصی خودم می شوم، مثلا به سایت های مختلف ایرانی سر می زنم و اخبار کشور را دنبال می کنم، یا به باشگاه می روم یا کتاب می خوانم و خلاصه به کاری در خانه مشغول می شوم. دوستم هم به کارهای خودش می رسد؛ روزنامه اش را می خواند یا به همسایه سر می زند (همسایه های ما گی نیستن، ولی میدونن که ما دو نفر گی با هم هستیم و مشکلی هم ندارند)، گاهی با هم به گل های خانه و باغچه می رسیم و گاهی چیز ساده ای با هم برای نهار می خوریم. اما در شب یکی از ما (هر کسی دلش خواست) شام را درست می کند و همیشه سر اینکه



شام را چی بخوریم از هم سؤال می کنیم و به توافق می رسیم. شام را با هم صرف می کنیم و بعدش دیگه هر دو با هم هستیم؛ تلویزیون نگاه می کنیم یا فیلمی می بینیم و.. (گاهی برای شام با هم بیرون میرویم) و بعدش با هم به رختخواب می رویم. این تقریباً روال عادی روزانه ماست. اما اگر یکی کار کند و دیگری خانه باشد، یا هر دو آن روز سر کار باشیم خوب برنامه عوض می شود. اگر به مهمانی می رویم حتماً با هم می رویم. اگر جایی دعوتی داشته باشیم و یکی نخواهد بود، به احترام دیگری اون یکی هم نمی رود، یا سالی چند بار با هم به مسافرت می رویم و...

گاهی پیش می آید که دلم میخواد به یک گی بار بروم ولی خوب چون این دوستم دوست ندارد به اینجور جاها بروم من هم نمی روم و در خلال این چند ساله رابطه ما، شاید ۲ تا ۳ بار فقط اینکار را کرده ام. این یعنی احترام به هم، چون نمی خواهم که او احساس تنهایی کند یا فکر کند من او را ول کرده و رفته ام دنبال عیاشی یا... البته خودش می گوید که اگر بخوایم بروم حرفی ندارد ولی من اینکار را نمی کنم. نتیجه اینکه آرامش و دوستی عمیق و وفاداری بهم، و رفیق غم و شادی هم بودن، مهمتر از این است که حتماً یک سکس دیش و کامل هم باید باشه. (سکس دیش خیلی خوبه، همچون یارانی هم داشته ام اما این بخش مهمتر را به من نداده اند). موضوع دیگر، احترامی که دو نفر به هم دارند و حال و هوای دیگری را رعایت کردن نیز خیلی مهم است. (حالا که این نامه را برات می نویسم دوستم وارد اتاق شد. بهش گفتم که تو این سؤال را از من کرده ای و من دارم جواب می نویسم= خندید)

درباره بچه ها تو ایران و روابط موقتی: بین اینگونه روابط در اینجا در بین گی ها هم دیده می شود و اینطور نیست که همه گی ها و لزیب های اینجا که آزادی دارند، همه شریک زندگی طولانی مدت دارند، نه، خیلی دارند و خیلی ها هم ندارند. این مسئله در مورد غیرگی ها هم صدق میکنه، به خصوص دگرجنسگرایان جوان که هی دوست دختر و دوست پسر عوض می کنند.

در ایران چند عامل عمده دیگه هم تو این کار دخالت دارند: یکی اینکه خیلی ها واقعا هیچ تصویری از رابطه مشترک و طولانی دو همجنس با هم را ندارند و همین باعث میشه که موضوع را جدی نگیرن و عامل سکس وزن بیشتری داشته باشه، موضوع دیگه اینکه تو اگر بخوای رابطه عمیق و مشترک طولانی بگیری خوب باید فداکاری کنی (تو ایران را میگم) مثلاً دوست من هر وقت بستگانش او را به مهمانی دعوت می کنند من را هم دعوت می کنند و ما با هم می رویم و همه هم این را می دانند که ما دو همجنس با هم هستیم و مشکلی نیست، اما تو ایران خانواده ها این را قبول نمی کنند یعنی ما از طرف نزدیکان خود به شکلی مورد تأیید واقع شده ایم، آنها ما را قبول دارند و یا وقتی کارت عید کریسمس یا... می فرستن در کارت اسم هر دو ما را می نویسند. همین از نظر روانی در پایداری رابطه ما تاثیر دارد.

نکته دیگر موضوع سن است یعنی در سنین تا ۲۷ یا ۲۸ سالگی خیلی از افراد زندگی مشترک برایشان آن مفهوم باید و شاید را ندارد یعنی میگن چرا از حالا خودمونو محدود کنیم، بهتره اول بریم درس بخونیم و در کنارش هم خوش باشیم بدون آنکه خود را مقید رابطه بکنیم. بعد که سن ما رفت بالا، صاحب مدرک و کار شدیم آنوقت «آرام» می گیریم. (نمی گویم همه، بلکه خیلی ها اینطوری فکر می کنند) حدس می زنم که این هم یک عامل در ایران باشد که شاید ناخودآگاه عمل کند. اما مهمتر از همه به نظر من باز نداشتن تصور روشن از رابطه دو همجنس است و در کنار آن برخورد محیط و جامعه که این چیزها را قبول نمی کنه و چون خیلی از بچه ها تو ایران با همه ادعایی که میکنن که خودشون و خانواده اشون متمدن و امروزی و غیر مذهبی هستند و تعصبی ندارن، اما در عمل سنتی می شن. به این شکل که خانواده برای ازدواج فشار میاره و فرزند هم تسلیم میشه. یعنی اون استقلالی که فردیت مستقل با خودش می آورد و این فردیت در غرب وجود دارد و باعث میشه که فرزند گی جلو فشارها مقاومت کنه و به خانواده اش این را بفهماند، به



نظر من در کشور ما هنوز جا نیفتاده. اینه که رابطه‌ها جدی گرفته نمی‌شن. من می‌گم جدایی و ناپایداری ذات روابط همجنسگرایانه نیست، شرایط و فرهنگ اجتماعی است ایران و کشورهای مشابه است که عامل عمده جدایی‌ها هستند. (جدایی در روابط غیرهمجنسگراها هم در همه جا هست و جدایی در روابط گی و لژیون‌ها هم در اینجا هست، ولی عوامل و طبیعت جدایی در بین گی‌های ایران به نظر من همان است که گفتم).

موضوع مهمی که یادم نره: خیلی‌ها فکر می‌کنند که اول عاشق می‌شوند و بعد با هم زندگی مشترک را آغاز می‌کنند. این دیدگاه بیشتر یک نظر جوانی است و عامل سکس و زیبایی طرف برایشان مهمتر از خصوصیات درونی طرف می‌باشد. علت پایداری رابطه خودم و دوستم را اینها می‌دانم: احترام متقابل، دادن فرصت کافی به همدیگر که هر کدام خصوصیات و روحیات درونی طرف دیگر را کشف کنه و هر روز که می‌گذره ما بیشتر به هم دلبسته و وابسته می‌شویم چون شناخت بهتری از همدیگر بدست می‌آوریم و متوجه می‌شویم؛ بله، این همانی است که من می‌خواهم. و همین هاست که به شکل‌گیری احساسی عمیق در من کمک کرده که آن را عشق می‌گویند یعنی این عشق در ابتدا وجود نداشت اما به مرور شکل گرفت و هر روز شکوفاتر میشه.

صد البته ما گاهی سر موضوعات جزئی با هم اختلاف نظر پیدا می‌کنیم یا از هم دلگیر میشویم، اما در این مدت آنقدر احساسات ما بهم آمیخته شده و آنقدر از هم شناخت داریم که عصبانیت یک طرف را حمل بر جدا شدن و یا قطع رابطه تلقی نکنیم. بسته به شرایط هر کدام ممکن است بعد از یک اختلاف، ساعتی بعد بره و از دیگری عذر خواهی کنه. یادم می‌آید در ماه اول شروع رابطه یک نزاع لفظی تندی بین من و دوستم در گرفت. آن زمان شناخت ما از هم خیلی محدود بود. من به این نتیجه رسیدم که با این فرد به هیچ وجه نخواهم ساخت. یک ساعت بعدش آمد کنارم نشست و عذر خواهی کرد و گفت: «من تو را دوست دارم و می‌خواهم تا آخر با هم باشیم، خواهش می‌کنم از پیش من نرو.» منظورم این است که کوتاه آمدن یک نفر در حالت‌های این‌چنینی و دادن فرصت به او از جانب دیگری، خود در ادامه رابطه و جلوگیری از قطع شدن آن کمک زیادی می‌کند.

خودخواه نبودن، به دیگری فکر کردن، و نشان دادن همه اینها در عمل هم مهم است. مثالی بزنم: وقتی یکی از ما سر کار باشد و دیگری سر کار خودش یا خانه باشد، حتما در طول روز حداقل یکبار به هم زنگ می‌زنیم و از حال همدیگر جويا می‌شویم. صحبت خاصی هم نمی‌کنیم صرفاً برای نشان دادن رابطه ما با هم و احساس تعلق ما با هم است. (این زنگ زدن اجباری و قراردادی نیست، بلکه خواسته قلبی ماست و توافقی هم درباره آن با هم نکرده ایم و خود بخود پیش می‌رود.) یا اگر یکی از ما بخواهد به جایی به مسافرت برود و دیگری مایل نباشد، به شکلی با هم به توافق می‌رسیم، یا اگر در حالت تنهایی در خیابان یا مغازه‌ای به چیزی برخوردیم که می‌دانیم طرف دوست دارد آن را برای طرف مقابل می‌خریم و هدیه می‌دهیم. یا هر از گاهی برای هم گل می‌خریم. در کارهایی همچون تمیز کردن خانه یا لباس شویی و... هم هیچ مشکلی با هم نداریم. هر کدام هر وقت حس کرد که اینکار باید انجام بگیرد آن را انجام می‌دهد و اگر طرف مقابل خانه باشد وقتی دید که طرفش کاری را شروع کرده می‌رود و کمک می‌کند.

فرید جان، میدانم نامه ام طولانی شد. می‌بخشی ولی خواستم صادقانه نظرات و تجربیات خودم را باهات در میان بگذارم. امیدوارم به دردت بخورند. ولی همانطور که گفتم این قصه من و زندگی من است نسخه حاضر و آماده نیست. صرفاً تقسیم تجارب!

خوش و خرم باش

مهران



شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

یکی از دوستان گله کرده بود که تو شماره قبل ماها بدجوری از خوانندگان انتقاد شده و گفته بود که نباید اینقدر تند رفت. حرف دوستان رو سر و چشم. اما این پس کوچه تنگ و باریک «شوخی با طعم جدی» رو به من دادن که هر چی دلم بخواد بگم. به نظر من خیلی از خوانندگان به قول معروف واسه اینکه از قافله عقب نمون ماها رو فقط درخواست میدن بدون آنکه حتی بازش کنن و بخوننش، پس اگه هم بهشون انتقادی بشه اصلا به گوششون نمی رسه، چه برسه که بخوان همه مجله رو بخونن و به کوچه پس کوچه خاکی و اسفالت نشده «شوخی-جدی» هم بیچن! وقتی انتشار شماره ۱۲ داشت نزدیک می شد، درسته که از نظر منطقی و عقلی دلم نمی خواست که ماها تعطیل بشه، ولی یه حسی هم تو اون ته ته وجود میگفت ای کاش ماها تعطیل بشه. میدونین چرا؟

بهتون قول می دم اونوقت همه از هر طرف تماس می گرفتن و کلی گله و شکایت که چرا از پیش ما می رین و ما دلمون براتون تنگ میشه و از این خزعبلاتی که یک من اش یه شاهی هم نمی ارزه. خلاصه بعدش دلم میخواست که جواب دادن به این نامه ها را به من می دادن تا یک دق دلی در می آوردم!

آخه میگن انتقاد تند نکنین. من شما رو نمی دونم، ولی به قول قدیمیا، من یکی که فلان جام می سوزه. یه عده بشینن و با خون دل مجله چاپ کنن، و به این همه افراد بفرستن، ولی اینقدر نمک شناسی؟ تو جریان جواب ندادن به پرسشنامه که دیدین، از ۹۰۰ نفر حدود ۳۰ نفر جواب داده بودن، تو جریان دعوت به مسابقه داستان نویسی، از ۹۰۰ نفر فقط ۴ تا ۵ نفر شرکت کردن. بعدش تو همون ویژه نامه هم مسئولین ماها بعد از یه خورده گلایه گفته بودن حالا که داستان ندادین، حداقل بهترین داستان را انتخاب کنین. حتما می پرسین چند نفر انتخاب کردن؟ بگم؟؟؟

آخه اگه بگم خودتون خجالت می کشین والله. ولی حالا که اصرار دارین باشه میگم. ۵ نفر. حالا فهمیدین چرا من اون جام می سوزه؟! پس اگه ماها تعطیل شده بود و جواب دادن به ایمیل های «بعد از مرگ سهراب» را به من می دادن، خودتون می تونین حدس بزنین که چه جوابی می دادم. حالا که اینطور نشد و قراره که ماها ادامه پیدا کنه، بذارین یه خورده دق دلمو سر شما خالی کنم...

خداوکیلی چرا خیلی از ما ایرانی اینطوری هستیم که وقتی یکی زنده است کاری بهش نداریم و بعد از مرگ طرف هست که افسوس می خریم؟ (حالا چه مجله باشه چه آدم!)

میدونین به نظر من این ریشه در فرهنگ مذهب شیعه ما داره. یارو سر منبر به ما میگه برای فلان شخصیت که قرن ها پیش کشته شده گریه کنین تا خدا شفاعتتون بده. یعنی گریه و زاری حلال مشکلات معرفی میشه. فکر می کنین تو نوشته های همجنسگرایان (به خصوص گی ها) چرا همه از گریه شبانه و خیس شدن بالش و لحاف از اشک چشم و... می نویسن؟ نمی گم کسی غم و غصه نداره، اما باور کنین خیلی از این گریه ها و اشک ها هم تو همون فرهنگ گریه و بیچارگی که تو حسینیه ها و دعاهای کمیل و... به خورد ما دادن، ریشه داره.



خب ادعا همیشه که امام حسین و بقیه امام ها برای خوشبختی ما و دفاع از حق کشته شدن. پس پیام اصلی اونا اینه که باید از حق دفاع کرد، باید در برابر ظلم ایستاد و حتی خطر کرد، پس بهتره اونهایی که امروز تو این شرایط مثل امامان اون دوره ایستادن و برای زندگی بهتر زور می زنن را تنها نداریم.

نه، اینا رو که به ما نمی گن. مبارزه برای حق و حقوق را هم یاد نمی دن، عوضش میگن هی تو سر خودتون بزنین و گریه کنین و اشک بریزین تا خدا شفاعتتون بده؟؟؟؟!!! یعنی چی؟ یعنی همینکه هست و تنها راه هم گریه اس که حداقل تو اون دنیا شفاعتی برسه؟ باور کنین درست همین فرهنگ (نا آگاهانه) هست که چپ و راست اشک ما گی ها رو در میاره. یا حالا که مجله چاپ میشه کاری بهش نداریم، اما اگه از غصه تنهایی دق کرد و تموم کرد و رفت، اونوقت همه می زنیم زیر گریه که

این یه مسئله ایه که اونایی که میتونن بنویسن باید خیلی درست حسابی بهش برسن که فرهنگ ما گی ها یه خورده اصلاح بشه و از ننه من غریبم بازی ها در بیایم و برای رسیدن به حق و حقوق خود، دست به دامن گریه نشیم، بلکه دست به دست هم دهیم و شاد، خندان، آوازخوان و رقصان با هم برای دادخواهی حرکت کنیم.

در مورد چگونگی نگهداری ماها

تعدادی از دوستان هر از گاهی تماس گرفته و درخواست می دهند که تمام شماره های منتشر شده ماها را مجدداً برایشان ارسال کنیم، چون کامپیوترشان خراب شده و کل فایل ها از بین رفته اند.

دوستان، بهتر است فایل های ماها را روی کامپیوتر خود نگهداری نکنید، تا اگر کامپیوترتان خراب شد یا فرد دیگری (که شما نمی خواهید) به کامپیوترتان دسترسی پیدا کرد، فایل ها همچنان محفوظ بمانند. برای این کار پیشنهاد می کنیم که فایل های مجله را روی سی دی نگهداری کنید تا هم فایل ها از بین نروند و هم بتوانید آنها را در کامپیوتر دیگری بجز کامپیوتر خود بخوانید، و یا به بقیه دوستان هدیه دهید یا... برای این کار وقتی فایل ماها را اولین بار در ایمیل خود باز می کنید، با فشردن دکمه Save a Copy (در قسمت بالا، سمت چپ پی دی اف) شما می توانید ماها را بر روی کامپیوتر خود و سپس بر روی سی دی گذاشته و بعداً بدون نیاز به وصل شدن به اینترنت مجله را مطالعه نمائید.



ماها، مجله الکترونیکی همجسگرایان ایران

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com